

Jurisprudence and Private Law Quarterly, Vol. 2, No. 3, (Serial 7), Autumn 2025

A Reexamination of the Foundations of Article 338 of the Civil Code and an Analysis of Its Possible Applicability to Cryptocurrencies

Javad Soltanifard¹
Seyyed omid Mousavi²
Reza Alizadeh³

Abstract:

This research addresses the question of whether cryptocurrencies align with the definition of sale (Bay') in Article 338 of the Iranian Civil Law, which is defined as "the transfer of ownership of a specific object (Ayn) in exchange for a known consideration." The issue gains significance because the literal wording of the said article, by relying on the condition of "Ayn" (tangible/specific object), casts doubt on the applicability of sale to many newly emerged incorporeal assets, including cryptocurrencies. Utilizing a descriptive-analytical method and relying on Imamiyyah jurisprudence sources, civil law, and certain legislative evidence, this study examines the historical background of incorporating the condition of "Ayn" into the definition of sale, as well as the arguments of proponents and opponents of this requirement, to evaluate the possibility of adapting cryptocurrencies to Article 338.

The findings indicate: First, given that transactions are generally endorsed (Imda'i) matters by Sharia and there is no valid religious evidence restricting the subject of sale (Mabi') to tangible objects, in transactional custom—aligned with evidence of the term Bay' being used in certain Quranic verses and narrations regarding usufructs and rights—what stands out in a subject of sale is its status as "property" (Mal) and its capacity to be attributed to a person's assets. Therefore, considering the recognition of usufructs and financial rights as property, the subject of sale cannot be restricted to tangible objects; the mention of "Ayn" in the definition of sale, rather than being an essential element of its nature, is influenced by the historical prevalence of tangible transactions and an attempt to distinguish sale from lease (Ijarah). **Second**, even assuming the retention of the condition of "Ayn" in Article 338, restricting it strictly to material/corporeal property is unjustified. There is no rationale for narrowing the broad concept of "Ayn" to solely material matters, and such an interpretation is incompatible with the current system of property and the widespread recognition of incorporeal assets. Furthermore, considering Ayn as strictly material stems primarily from historical conditions dominated by perceptible physical objects, rather than the inherent requirement of its concept. Accordingly, despite being incorporeal, cryptocurrencies possess a form of "electronic objectivity" (Ayniyyah) by virtue of their distinct identity, attributability, and capacity for independent transfer, and can thus fall within a broad interpretative framework of "Ayn" as a specific transferable object. Consequently, their purchase and sale are compatible with Article 338 of the Civil Law, at least regarding the requirement of the subject of sale being an "Ayn". In conclusion, a legislative reform of the said article centered around the concept of "property" (Mal), or at least a broad interpretation of "Ayn", is proposed.

Keywords: Article 338 of the Civil Law, Contract of Sale, Specific Object, Objectivity, Incorporeal Assets, Cryptocurrencies.

1. Assistant Professor of Jurisprudence and Private Law, Shahid Motahari University, Tehran, I.R.Iran (Corresponding author).

j.soltanifard@motahari.ac.ir

2. PhD Student in Jurisprudence and Private Law, Shahid Motahari University, Tehran, I.R.Iran.

s.o.muosavi@gmail.com

3. Undergraduate Student in Islamic Jurisprudence and Law, Motahari University, Tehran, I.R.Iran.

rezaalizadeh.03.00@gmail.com

فصلنامه فقه و حقوق خصوصی

سال دوم، شماره سوم (پیاپی ۷)، پاییز ۱۴۰۴
(صص. ۲۵-۵۸)

بازنگری در مبانی ماده ۳۳۸ قانون مدنی و تحلیل امکان شمول آن بر رمزارها

جواد سلطانی فرد^۱
سیدامید موسوی^۲
رضا علیزاده^۳

چکیده:

این پژوهش به بررسی این پرسش می‌پردازد که آیا رمزارها با تعریف بیع در ماده ۳۳۸ قانون مدنی، یعنی «تملیک عین به عوض معلوم»، انطباق دارند یا خیر؟ مسئله از آنجا اهمیت می‌یابد که ظاهر ماده مزبور، با تکیه بر قید «عین»، شمول بیع نسبت به بسیاری از اموال غیرمادی نوپدید، از جمله رمزارها، را با تردید مواجه می‌سازد. پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع فقه امامیه، حقوق مدنی و برخی شواهد تقنینی، مبنای تاریخی ورود قید «عین» در تعریف بیع و ادله موافقان و مخالفان اشتراط عین بودن مبیع را بررسی کرده و امکان انطباق رمزارها با ماده ۳۳۸ را می‌سنجد. یافته‌ها نشان می‌دهد: نخست، با توجه به اینکه معاملات غالباً از امور امضایی‌اند و دلیل معتبر شرعی بر انحصار مبیع در اعیان وجود ندارد، در عرف معاملاتی - همسو با شواهدی از کاربرد واژه بیع در برخی آیات و روایات درباره منافع و حقوق - آنچه در مبیع برجسته است «مال بودن» و قابلیت انتساب آن به دارایی اشخاص است؛ از این رو، با توجه به شناسایی منافع و حقوق مالی به عنوان مال، مبیع نمی‌تواند منحصر در اعیان باشد و ذکر «عین» در تعریف بیع بیش از آنکه مقوم حقیقت آن باشد، متأثر از غلبه معاملات اعیان در گذشته و نیز کوششی برای تمایز بیع از اجاره است. دوم، حتی بر فرض حفظ قید «عین» در ماده ۳۳۸، اختصاص آن به اموال مادی نیز موجه نیست؛ زیرا دلیلی بر مضمیق کردن مفهوم موسّع «عین» به امور صرفاً مادی وجود ندارد و چنین تفسیری با نظام کنونی اموال و شناسایی گسترده دارایی‌های غیرمادی سازگار نیست؛ افزون‌براین، مادی‌انگاری عین بیشتر ریشه در شرایط تاریخی غلبه اعیان محسوس دارد، نه در اقتضای ذاتی مفهوم آن. براین اساس، رمزارها با وجود غیرمادی بودن، به اعتبار تشخص، قابلیت انتساب و امکان نقل و انتقال مستقل، واجد نوعی «عینیت الکترونیکی» بوده و می‌توانند در چهارچوب تفسیری موسّع از «عین» به عنوان متعلق معین قابل تملیک جای گیرند؛ در نتیجه، خرید و فروش آن‌ها دست کم از حیث عین بودن مبیع با ماده ۳۳۸ قانون مدنی قابل انطباق است. در پایان، اصلاح تقنینی ماده مزبور با محوریت «مال» یا دست کم تفسیر موسّع از «عین» پیشنهاد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ماده ۳۳۸ قانون مدنی، عقد بیع، عین، عینیت، اموال غیرمادی، رمزارها.

۱. استادیار گروه فقه و حقوق خصوصی، دانشگاه شهید مطهری، تهران، جمهوری اسلامی ایران (نویسنده مسئول).

j.soltanifard@motahari.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری فقه و حقوق خصوصی، دانشگاه شهید مطهری، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

s.o.muosavi@gmail.com

۳. دانشجوی کارشناسی فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه شهید مطهری، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

rezaalizadeh.03.00@gmail.com

مقدمه

ظهور و گسترش روزافزون رمزارزها^۱، به عنوان نوعی از دارایی های دیجیتال نوظهور در عرصه اقتصاد جهانی، پرسش هایی اساسی را در نظام های حقوقی سنتی ایجاد کرده است. در حقوق ایران، ماده ۳۳۸ قانون مدنی، با تعریف عقد بیع به «تملیک عین به عوض معلوم»، چهارچوب اصلی معاملات در قالب عقد بیع را ترسیم کرده است. ذکر واژه «عین» در تعریف بیع، ریشه در دیدگاه فقیهان نسبت به ماهیت بیع دارد و به نظر می رسد سیدمرتضی از نخستین طرح کنندگان این رویکرد در میان فقهای امامیه باشد (سیدمرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ۲۶۵).

براین اساس روشن می شود، منتسب دانستن ایده اصلی تعریف بیع در قانون مدنی به شیخ طوسی (کاتوزیان، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۱؛ کریمی و موسوی، ۱۳۹۰: ۵۹) یا سیدبحرالعلوم (نک: عالی پناه و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۴۲) نیز می تواند ناشی از نوعی خطا در تتبع تاریخی درباره سیر تطور این تعریف باشد.^۲

ظاهر ماده قانونی یادشده، با تصریح بر اینکه بیع را «تملیک عین در مقابل عوض معلوم» می داند، این تصور را در اذهان متبادر می سازد که موضوع عقد بیع صرفاً باید «عین»، یعنی مال مادی و محسوس^۳ باشد. این برداشت، از تعریف سنتی و مشهور از واژه عین ناشی می شود که آن را مختص اموال مادی می داند (نک: کاتوزیان، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۱؛ جعفری لنگرودی، ۱۴۰۲: ۲۶۴؛ طاهری، بی تا، ج ۴: ۲۱).

در نتیجه، اگر قرار باشد عین در ماده ۳۳۸ تنها بر اموال مادی حمل شود، این پرسش بنیادین پدید می آید که رمزارزها، با ماهیت غیرمادی و نامحسوس^۴ خود، اساساً در کدام قالب مفهومی اموال قابل تحلیل اند و چگونه می توان بیع آن ها را تحت تعریف قانونی موجود مندرج ساخت؟ این چالش زمانی جدی تر می شود که با وجود غیرمادی بودن رمزارزها، عرف امروز جامعه آن ها را موضوع رایج دادوستد و معاملات می شمارد.

از سوی دیگر، باید میان دو نقش متفاوت رمزارز در معاملات تفکیک کرد: نقش «ثمن» و نقش

1. Cryptocurrencies

۲. حتی این ادعا که برخی حقوق دانان، تعریف بیع در قانون مدنی را برگرفته از شرائع الاسلام می دانند (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۳)، قابل دفاع نیست؛ زیرا محقق حلی در شرائع بیع را چنین تعریف می کند: «هو اللفظ الدال علی نقل الملك من مالک الی آخر بعوض معلوم» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۷) و در این تعریف، اساساً هیچ اشاره ای به واژه «عین» نشده است. به نظر می رسد از آنجاکه تعریف کنونی بیع در قانون مدنی به همین صورت در متون کلاسیک فقهی یافت نمی شود، محتمل است که این تعریف با اندکی تغییر، ذیل تأثیر مباحث مکاسب شیخ انصاری به متن قانون راه یافته باشد؛ آنجاکه وی می گوید: «... فقد تحقق ممّا ذکرنا: أنّ حقیقة تملیک العین بالعوض لیست إلّا البیع» (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۱۵).

3. Tangible

4. Intangible

«مبیع». اگر رهنارز در مقام ثمن معامله قرار گیرد - برای مثال، شخص با رهنارز کالایی را می‌خرد - از این جهت که ثمن در فقه و حقوق الزاماً منحصر در عین خارجی نیست و می‌تواند منفعت - و دست کم بنا بر برخی آراء، پاره‌ای از حقوق - نیز قرار گیرد (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۹۸)، دشواری خاصی در انطباق با ضوابط فقهی و حقوقی پدید نمی‌آید؛ اما چالش اصلی زمانی رخ می‌نماید که رهنارز خود در جایگاه «مبیع» قرار گیرد؛ یعنی خود رهنارز، آن چیزی باشد که فروخته می‌شود. در این فرض، مطابق دیدگاه مشهور فقیهان که مبیع را «عین» می‌دانند (صاحب جواهر، ۱۳۶۲، ج ۲: ۲۰۸؛ انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ۲۲۳؛ غروی نایینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱: ۳۹؛ خویی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۲)، مبیع باید موجودی خارجی باشد که دارای ابعاد سه‌گانه طول، عرض و عمق است (خویی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۶؛ مروی، ۱۴۰۱: ۱۲۳). این تلقی، در حقوق ایران نیز بازتاب یافته و حقوق دانان، دست کم در چهارچوب تفسیر سنتی ماده ۳۳۸، عموماً در لزوم عین بودن مبیع اختلافی ندارند و این قید را پذیرفته‌اند (تفرشی و سکوتی نسیمی، ۱۳۸۳: ۴۵).

برآیند این مبنا آن است که پرستی اساسی پیش روی ما قرار گیرد: با توجه به ماهیت غیرمادی رهنارزها، چگونه می‌توان مبیع بودن آن‌ها را با شرط «عین بودن مبیع» جمع کرد و در صورت عدم امکان چنین جمعی، قراردادهای متعارف خرید و فروش رهنارز از حیث صحت چه وضعیتی خواهند داشت؟

افزون‌براین، بحث شمول یا عدم شمول بیع نسبت به منافع و حقوق، تنها یک بحث نظری نیست بلکه آثار عملی مهمی دارد؛ برای مثال اگر پذیرفته شود که تملیک منافع نیز می‌تواند در قالب بیع تحقق یابد، معاملاتی که موضوع آن‌ها منفعت است نیز مشمول احکام اختصاصی بیع - مانند خیار مجلس - خواهند بود. در چنین حالتی اگر کسی بگوید «سکونت این خانه را به مبلغ معین فروختم»، این عقد بیع تلقی شده و آثار آن بر آن مترتب می‌شود. از این رو، تحدید یا توسعه مفهوم بیع تأثیر مستقیم در شمول یا عدم شمول احکام آن بر معاملات نوپدید، از جمله معاملات رهنارزی، خواهد داشت.

از سوی دیگر، با توجه به اینکه عقد بیع، فاقد حقیقت شرعیه و متشرعیه است و ماهیت آن مبتنی بر عرف و عادت متداول در جامعه است (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۱۰)، ارزیابی امکان ارائه تفسیر موسّع از ماده ۳۳۸ قانون مدنی و سنجش ظرفیت آن برای شمول‌پذیری نسبت به اموال غیرمادی - به‌ویژه دارایی‌های دیجیتال همچون رهنارزها - امری ضروری و درعین حال اجتناب‌ناپذیر است. به‌ویژه آنکه بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، در موارد سکوت، اجمال یا تعارض قوانین، رجوع به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر ضروری است؛

از این رو بررسی تطور مفهوم عین در منابع فقهی می‌تواند در تفسیر حقوقی این ماده نقشی اساسی ایفا کند.

بر این اساس، پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع فقهی و حقوقی در پی پاسخ به دو پرسش اصلی است: نخست، آیا اختصاص موضوع عقد بیع به عین در ماده ۳۳۸ قانون مدنی دارای مبنای صحیحی است؟ دوم، در فرض پذیرش شرط عین بودن مبیع، آیا می‌توان مفهوم عین را با تفسیری موسع به گونه‌ای فهمید که اموال غیرمادی - از جمله رمازرها - را نیز دربر گیرد؟

۱. پیشینه و نوآوری پژوهش

در خصوص انطباق مفهوم «عین» با بیع رمازرها بر پایه ماده ۳۳۸ قانون مدنی، ادبیات موجود را می‌توان در دو جریان اصلی دسته‌بندی کرد: نخست، آثاری همچون «نگاهی نو به ماهیت فقهی رمازرها و معاملات آن»، که با اتکا به رویکردی عرف‌محور، به ماهیت‌شناسی رمازرها پرداخته‌اند. باین حال، این دست پژوهش‌ها غالباً در تبیین استدلالی دقیق فقهی و حقوقی برای تعمیم «عین» به امور غیرمادی دچار خلأ بوده و صرفاً به نتایج عرفی بسنده کرده‌اند. جریان دوم، مطالعاتی نظیر «ریشه نظری عینیت مبیع در نظام حقوقی ایران و فقه امامیه» است که به واکاوی تاریخی اشتراط عینیت مبیع پرداخته است. هرچند این اثر لزوم بازنگری در تعریف بیع را گوشزد می‌کند؛ اما فاقد تمرکز بر انطباق‌سنجی عملیاتی با پدیده رمازرها بوده و در پایان نیز پیشنهادی برای اصلاح ماده مزبور ارائه نمی‌دهد.

پژوهش پیش‌رو با عبور از رویکردهای توصیفی موجود، نوآوری خود را در دو سطح ساختاری و تحلیلی بازتعریف کرده است:

- ۱- در سطح تحلیل مفهومی: مقاله حاضر برای نخستین بار شکاف میان ساحت بنیادین را به هم پیوند می‌زند؛ نخست، تمایز «عین در برابر منافع و حقوق» (به منظور تفکیک بیع از اجاره) و دوم، «عین مادی در برابر عین غیرمادی» (به منظور توسعه قلمرو مبیع).
- ۲- در سطح کاربردی و تقنینی: افزون بر تبیین نظری، این مقاله با پیوند زدن مبانی فقهی یادشده به ویژگی‌های منحصر به فرد رمازرها، الگویی برای «عینیت الکترونیکی» ارائه می‌دهد که رمازرها را بی‌نیاز از تغییر ماهیت، ذیل ماده ۳۳۸ قرار می‌دهد. در نهایت، ارائه یک بسته سیاستی - تقنینی دقیق جهت اصلاح ماده ۳۳۸ قانون مدنی با هدف رفع ابهام از شمول «عین»، این پژوهش را از یک مطالعه نظری صرف به یک پژوهش کاربردی نظام‌مند تبدیل کرده است که راهگشای چالش‌های فعلی نظام حقوقی در مواجهه با دارایی‌های غیرمادی خواهد بود.

۲. مفهوم‌شناسی

برای تبیین دقیق جایگاه رمزارزها در نظام حقوقی ایران، ابتدا باید دو مفهوم «عین» و «رمزارز» روشن شود.

۲-۱. عین

واژه «عین» در اصطلاح فقیهان، در دو معنای متفاوت به کار می‌رود:

نخست، «عین» در برابر «کلی» است. در این کاربرد، عین به معنای وجود خارجی و مشخص‌شده یک شیء است؛ به گونه‌ای که گفته می‌شود «عین کتاب»، یعنی وجود خارجی و جزئی آن، در مقابل مفهوم کلی و ذهنی «کتاب» که بر مصادیق فراوانی قابل انطباق است؛ البته این معنا از عین، مقصود فقیهان در تعریف بیع نیست.

دوم، «عین» در برابر «منفعت» و «حق» است. در این کاربرد، عین به مالی گفته می‌شود که اگر در خارج موجود گردد، دارای وجود جسمانی و ابعاد سه‌گانه طول، عرض و عمق باشد؛ مانند: کتاب، تلفن همراه، اسب و سایر اموال مادی. در بحث حاضر، همین معنی از واژه «عین» مراد است (غروی نایینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱: ۳۹؛ حیدری، ۱۴۳۴ق: ۸۴).

۲-۲. رمزارز

«رمزارز» معادل واژه «کریپتوکارنسی»^۱ است. این واژه از دو بخش «کریپتو»^۲ به معنای «رمزنگاری» - که مخفف «کریپتوگرافی»^۳ است - و «کارنسی»^۴ به معنای «ارز» تشکیل شده است. رمزارز نوعی دارایی دیجیتال است که بر پایه فناوری رمزنگاری و معمولاً بر بستر سازوکارهای غیرمتمرکز، مانند «بلاک‌چین»^۵، ایجاد و مبادله می‌شود. مهم‌ترین ویژگی‌های رمزارزها عبارت‌اند از: عدم تمرکز (عدم وابستگی به بانک مرکزی یا دولت مشخص)، حذف یا کاهش شدید واسطه‌ها در نقل و انتقال، پایین بودن یا ناچیز بودن کارمزدها، و امکان حفظ نسبی یا گاه کامل ناشناسی کاربران. «بیت‌کوین»^۶ مشهورترین نمونه رمزارز است. به‌طور کلی، رمزارزها به دو دسته اصلی «کوین‌ها»^۷ و «توکن‌ها»^۸ تقسیم می‌شوند (نک: مور، ۱۴۰۱: ۲۱ به بعد؛ جودمایر و دیگران، ۱۳۹۹: ۴۳ به بعد؛ حاجی ملامیرزایی، ۱۳۹۹: ۴۸ به بعد؛ فضلی و دیگران، ۱۳۹۸: ۴۶ به بعد).

1. Cryptocurrency
2. Crypto
3. Crvptography
4. Currency
5. Blockchain
6. Bitcoin
7. Coins
8. Tokens

۳. بررسی تاریخی ورود قید «عین بودن» برای مبیع در تعریف بیع

نخستین گام در تحلیل فقهی - حقوقی حاضر، واکاوی مبنای ورود واژه «عین» در تعاریف فقهیست؛ امری که در ماده ۳۳۸ قانون مدنی نیز بازتاب یافته و به گونه‌ای ظاهر شده که مفاد ماده، گویی منحصر در یکی از اقسام مال یعنی «عین» شده و «منفعت» و «حق» را دربر نمی‌گیرد (معزی، ۱۳۸۰: ۵۰). گام دوم در این پژوهش، امکان‌سنجی تطبیق این عنصر، یعنی «عین» مذکور در ماده ۳۳۸ قانون مدنی، با «دارایی دیجیتال» یا به تعبیر دقیق‌تر، «رمزارز» است. از میان عناصر سازنده مفهوم قانونی بیع - که به‌طور عمده ملهم از فقه امامیه است - این بخش به‌طور خاص بر تحلیل «عین بودن مبیع» تمرکز دارد و می‌کوشد نشان دهد فقها بر چه مبنایی قید عین بودن را در تعریف بیع آورده و آن را به‌منزله جزء مقوم مفهوم بیع تلقی کرده‌اند.

۳-۱. سیر تاریخی قید «عین بودن» در تعاریف بیع

برای روشن شدن مبنای تصریح به عین بودن، ابتدا باید سیر تاریخی واژگان به کار گرفته شده در تعاریف فقها گزارش شود. بررسی منابع نشان می‌دهد تا عصر شیخ مفید، قیدی که دلالت بر لزوم عین بودن در مبیع داشته باشد، در کلمات فقهای امامیه دیده نمی‌شود. شیخ مفید، در بیان ماهیت بیع، بدون اشاره به چنین قیدی می‌نویسد:

«البيع يتعقد على تراض بين الاثنتين فيما يملكان التبايع له»^۱ (مفید، ۱۴۱۰ق: ۵۹۱).

در این عبارت، متعلق بیع با تعبیر مطلق «ما يملكان التبايع له» بیان شده و هیچ تصریحی به عین بودن مبیع وجود ندارد. این اطلاق نشان می‌دهد که در این مرحله، تقیید مبیع به عین هنوز به‌عنوان جزء مقوم تعریف بیع در ادبیات فقهی امامیه استقرار نیافته بود؛ از این رو، دامنه آن می‌تواند افزون بر عین، منفعت و حتی برخی حقوق را نیز دربر گیرد. به تعبیر دیگر، محور، «ملکیت قابل معاوضه» است نه «عین» به‌عنوان موضوع اختصاصی عقد بیع.

پیش از این اشاره شد که نخستین فقیهی که قید «عین بودن» را به‌طور صریح در تعریف بیع وارد کرده، سید مرتضی است. او در تعریف بیع می‌نویسد:

«البيع عقد ينتقل به "عین" مملوكة من شخص الى غيره بعوض مثلها أو مخالف لها في

الصفة على وجه التراضي»^۲ (سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ۲۶۵).

پس از او، شاگرد برجسته‌اش، شیخ طوسی نیز در تعریف بیع از همین قید استفاده کرده و

۱. بیع با رضایت دو طرف نسبت به چیزی که مالک آن هستند و حق خرید و فروش آن را دارند منعقد می‌شود.

۲. بیع، عقدی است که به وسیله آن، عین مملوک از شخصی به دیگری در برابر عوضی که همانند آن باشد یا در صفت با آن متفاوت باشد، بر پایه رضایت دو طرف منتقل می‌شود.

می نویسد:

«البيع هو انتقال "عين" مملوكة من شخص إلى غيره بعوض مقدر على وجه التراضي»
(طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۷۶).

به نظر می رسد متابعت از قید عین بودن، دست کم تا حدود قرن هشتم هجری، در لسان بسیاری از فقها جریان داشته است؛ به گونه ای که ابن حمزه طوسی و ابن ادریس حلی در قرن ششم (ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۲۳۶؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۲۴۰)، علامه حلی و فخرالمحققین در قرن هفتم و هشتم (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۵؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۱: ۴۱۲)، فاضل مقداد در قرن هشتم و نهم (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۲۴)، صاحب جواهر و شیخ انصاری در قرن سیزدهم (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۳: ۷۶؛ صاحب جواهر، ۱۳۶۲، ج ۲۲: ۲۰۸؛ ج ۳۴: ۲۵۷؛ انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۱۵) و محقق نائینی در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم (غروی نائینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱: ۳۶)، همگی در تعریف عقد بیع به صراحت از قید «عین بودن» برای مبیع بهره برده اند.^۱

با وجود این، تأمل در سیر تاریخی نشان می دهد که هر چند مشهور فقها قائل به اشتراط «عینیت» در مبیع بوده اند (بحرانی، بی تا، ج ۱۸: ۴۲۹)، أخذ این قید، نه امری مسلم و یک دست، بلکه محل بحث و حتی گاه مورد عدول در میان آنان بوده است. در میان فقیهان کسانی را می توان یافت که در تعریف بیع به جای «انتقال عین»، از تعبیر عام تر «نقل ملک» استفاده کرده اند؛ از جمله، محقق حلی (قرن هفتم)، در شرائع الاسلام، بیع را چنین تعریف می کند:

«هو اللفظ الدال على نقل "الملک" من مالک إلى آخر بعوض معلوم.» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۷).

در این تعریف، واژه «ملک» به کاررفته که مفهومی اعم دارد و اعیان و غیراعیان را دربرمی گیرد (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۲۳). محقق کرکی (قرن نهم و دهم) نیز همین مسیر را دنبال کرده و تعریف بیع را بر محور «نقل ملک» استوار می سازد (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ۵۵).

نکته ظریف تر آنکه در برخی موارد، دوگانگی نسبت به قید «عین» حتی در درون آثار یک فقیه نیز مشاهده می شود. نمونه روشن این وضعیت، شهید اول در قرن هشتم است. او در دروس، تعریف بیع را همسو با مشهور و بر محور «عین» تنظیم کرده و می نویسد:

«و هو الإيجاب و القبول من الکاملین، الدالان على نقل "العین" بعوض مقدر مع التراضي»

۱. گفتنی است معدودی از فقها بر این باورند که در بیع، نه تنها مبیع، بلکه عوض نیز باید عین باشد؛ به عنوان نمونه، صاحب مفاتیح الشرائع تصریح می کند: «یُشترط فی العوضین أن یکونا عیناً» (فیض کاشانی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۷۸).

(شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۱۹۱).

اما در *اللمعة*، در مقام تعریف همان عقد، صورت بندی متفاوتی ارائه می دهد و به جای «عین»، عنوان «ملک» را موضوع نقل قرار می دهد:
«و هو الإيجاب و القبول الدالان علی نقل "الملک" بعوض معلوم» (شهید اول، ۱۴۱۰ق: ۱۰۴).

این جابه جایی از «العین» به «الملک» صرفاً تغییر لفظی نیست؛ «ملک» مفهوماً اعم از «عین» است و اعیان و منافع - و حتی برخی حقوق - را در بر می گیرد؛ بنابراین، اختلاف تعبیر شهید اول در دو اثر اصلی اش نشان می دهد که اختصاص حقیقت بیع در انتقال عین، حتی در ذهن یک فقیه محوری این دوره نیز به صورت قطعی تثبیت نشده است.

در مقابل این دوگانگی، در برخی موارد نیز تفاوت میان سطح تحلیل مفهومی و کاربرد عملی تعریف مشاهده می شود؛ برای مثال، شهید ثانی (قرن دهم) در *مسالك الأفهام*، در مقام تحلیل حقیقت و تعریف شناسی بیع، همسو با خطّ محقق حلّی و محقق کرکی، با به کارگیری قید «عین» در ماهیت بیع چندان موافق نیست و محور تعریف را بر «نقل ملک» و «اللفظ الدال علی النقل» قرار می دهد و تصریح می کند که ملک اعم از اعیان و منافع است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۱۴۴-۱۴۷). همین جهت گیری در *الروضه البهیة* نیز آشکار است (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۲۲۱).
با این حال، او در مقام استدلال فقهی و جدلی در فروعاتی مانند «عتق بالعوض»، برای خارج ساختن آن گونه معاملات از تحت عنوان بیع، به تقریر مشهور «البيع انتقال "عین" مملوكة من شخص إلی آخر» تمسک می کند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۰: ۴۱۸).

مجموع این شواهد - از مخالفت صریح محقق حلّی و محقق کرکی با محدود کردن بیع در «انتقال عین»، تا دوگانگی تعبیر شهید اول میان «نقل العین» و «نقل الملک»، و نیز تفکیک شهید ثانی میان سطح تحقیق ماهوی و سطح استدلال جدلی بر مبنای مشهور - به روشنی نشان می دهد که قید «عین» در تعریف بیع، نه ارتکازی ثابت و غیر قابل مناقشه، بلکه مبنایی قابل نقد بوده است؛ مبنایی که می توان بر پایه همین سیر تاریخی، در لزوم آن در تعریف بیع، به طور روشمند خدشه وارد کرد. در عین حال، استمرار قید «عین» در بخش مهمی از تراث متأخر، نشان می دهد که این نگرش، علی رغم نقدها، در سطح اصطلاح فقهی، دست کم به عنوان یکی از قرائت های غالب از بیع، استقرار قابل توجهی یافته است.

۳-۱-۱. جریان «مبادله مال بمال» در معنای بیع

در برابر گرایش «نقل العین»، برخی فقها در معنای لغوی، «مبادله مال بمال» را اصل در بیع دانسته‌اند. شیخ انصاری در مقام بیان معنای لغوی می‌گوید:

«البيع لغةً: مبادله مال بمال» (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۷).

صاحب جواهر نیز این تعریف را برای استعمالات قرآنی مانند «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره / آیه ۲۷۵) مناسب می‌داند (صاحب جواهر، ۱۳۶۲، ج ۲۲: ۲۰۸). محقق خوئی نیز در گامی فراتر از معنای لغوی، در موارد متعدد حقیقت بیع را «مبادله مال بمال» دانسته و در موارد فقدان عوض، به صراحت حکم به عدم تحقق عنوان بیع داده است (خوئی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۲۹۲؛ خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۳: ۵۱).

به نظر می‌رسد ورود این تعریف به فقه امامیه تا حدی متأثر از ادبیات فقهی اهل تسنن باشد؛ چنان که ابوهلال عسکری (ادیب برجسته قرن چهارم) در الفروق اللغویة می‌نویسد:

«اللفهاء يقولون: البيع مبادله مال بمال» (عسکری، ۱۹۹۸م: ۱۷۵).

این تعریف، هر چند در نگاه نخست به سبب استفاده از عنوان عام «مال»، می‌تواند در برابر دیدگاهی قرار گیرد که مبیع را به «عین» مقید می‌کند؛ اما در سیر تاریخی تطوّر مفهوم بیع، نتوانست به عنوان تعریفی جامع و مورد قبول عموم فقها تثبیت شود و نقدهای قابل توجهی نیز متوجه آن گردیده است.

یکی از مهم‌ترین اشکالات این تعریف، شمول آن نسبت به عقد اجاره است؛ زیرا به باور منتقدان، اگر معیار صرفاً «مبادله مال در برابر مال» باشد، اجاره نیز در قلمرو آن قرار می‌گیرد؛ چراکه منفعت نیز عرفاً مال به‌شمار می‌آید (نک: انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۸؛ طباطبایی یزدی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۵۵؛ غروی اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۱۲؛ خوئی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۱؛ مروج جزایری، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۱۷؛ کاتوزیان، ۱۳۹۰، ج ۱: ۵). شیخ انصاری به همین جهت، اگرچه تعریف لغوی «مبادله مال بمال» را می‌پذیرد و حتی در بحث مالیت عوضین بر آن تکیه می‌کند (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۴: ۹)، اما نهایتاً در مقام ارائه تعریف اصطلاحی، ترجیح می‌دهد بیع را به «إنشاء تملیک عین بمال» تعریف کند (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۱۱).

صاحب جواهر نیز همین مسیر را دنبال می‌کند؛ بدین معنا که در سطح لغوی، «مبادله مال بمال» را برای استعمالات قرآنی و عرف عام مناسب می‌داند، ولی در سطح اصطلاح فقهی، آن را با قید عینیت صورت‌بندی می‌کند و بیع را «معامله موضوعه لتملیک عین بعوض و تملکها به» می‌داند (صاحب جواهر، ۱۳۶۲، ج ۲۲: ۲۰۸).

۳-۲. نقد مبنای حصر بیع در «عین» و بازتعریف مرز بیع و اجاره

همان‌گونه که روشن شد، ریشه اصرار بر ذکر «عین» در تعریف بیع در نوعی پیش فرض نهفته است؛ گویی فرق اساسی میان بیع و اجاره در این دانسته شده که موضوع عقد بیع، منحصر در اعیان و موضوع عقد اجاره مخصوص منافع است (خویی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۱؛ ابروانی نجفی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۷۲؛ کاتوزیان، ۱۳۹۰، ج ۱: ۵). حال آنکه با تأمل و بازنگری در ادله و ساختار حقوقی این دو عقد، روشن می‌شود که تفاوت اصلی میان آن‌ها در «نوع مال» نیست بلکه در «ساختار عقد» است.

۳-۲-۱. تفاوت ساختاری بیع و اجاره

معیار تمایز ماهوی میان بیع و اجاره را باید در ساختار عقد جست‌وجو کرد، نه در صرف عینی یا منفعتی بودن موضوع معامله. در عقد اجاره، تعیین مدت از ارکان اساسی عقد به‌شمار می‌آید و بدون آن، تملیک منفعت تحقق نمی‌یابد؛ در حالی که در عقد بیع، انتقال مال ماهیتی مطلق دارد و تحقق آن به زمان یا مدت وابسته نیست (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ج ۱: ۱۲۷؛ طاهری، بی‌تا، ج ۴: ۲۳ و ۱۷۲؛ نک: فاضل مقداد، بی‌تا، ج ۲: ۲۴۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۴).^۱

براین اساس، حتی اگر بیع به «معاوضه مال در برابر مال» تعریف شود و مفهوم «مال» اعم از اعیان، منافع و حقوق مالی تلقی گردد، اختلاطی میان بیع و اجاره پدید نخواهد آمد؛ زیرا هر یک از این دو عقد بر ساختاری متفاوت استوار است. از این رو، معیار درست تمایز باید از «متعلق عقد» به «ساختار عقد» منتقل شود.

بر پایه چنین تحلیلی، اشکال شمول تعریف «مبادله مال بمال» نسبت به اجاره نیز قابل رفع خواهد بود؛ زیرا حتی بر فرض آنکه اجاره عقدی دانسته شود که به منافع تعلق می‌گیرد - چنان‌که در میان مشهور نیز چنین تلقی‌ای دیده می‌شود^۲ - باز هم تمایز آن با بیع در ساختار عقد باقی است؛ زیرا اجاره ذاتاً بر تملیک منفعت در مدت معین استوار است، تعریف «مبادله مال در برابر مال» با افزودن این قید ساختاری - یعنی عدم وابستگی تحقق عقد به مدت - می‌تواند به تعریف اصطلاحی دقیق‌تری از بیع نزدیک شود، بی‌آنکه لازم آید منافع یا برخی حقوق مالی به‌طور کلی از قلمرو بیع خارج گردد.

چنین تحلیلی نشان می‌دهد که معیار تمایز این دو عقد باید در اشتراط مدت در اجاره جست‌وجو شود، نه صرف تعیین عین یا منفعت به‌عنوان موضوع عقد؛ معیاری که در پایان این جستار نیز به‌عنوان مبنای یک پیشنهاد تقنینی به قانون‌گذار مطرح خواهد شد.

۱. براساس مواد ۴۶۸ و ۵۱۴ قانون مدنی نیز، تعیین مدت یکی از شرایط صحت عقد اجاره است.

۲. برخی از دانشمندان، اساساً اجاره را در حقیقت متعلق به اعیان دانسته و تملیک منفعت را از آثار عقد به‌شمار آورده‌اند، نه متعلق آن (ابروانی نجفی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۷۲).

۴. تحلیل ادله موافقان اشتراط عین بودن در مبیع

همان گونه که در سیر تاریخی تعاریف بیع گذشت، هر چند دخالت قید «عین بودن» در حقیقت بیع، محل مناقشه بوده و دیدگاه‌های موسعی مانند «نقل ملک» و «مبادله مال» امکان شمول منافع و حقوق را نیز مطرح کرده‌اند، با این همه، گروه قابل توجهی از فقیهان بر اشتراط عینیت در مبیع اصرار ورزیده و حقیقت بیع را در «تملیک عین» منحصر دانسته‌اند.

از سوی دیگر، تردیدی نیست که قانون‌گذار ایران در تدوین قانون مدنی متأثر از فقه امامیه بوده و به طور طبیعی، ورود عنوان «عین» در ماده ۳۳۸ قانون مدنی به تبع استعمال این واژه در برخی تعاریف فقهی شکل گرفته است. بر این اساس، و با لحاظ مناقشات پیش گفته درباره حصر بیع در اعیان، ضروری است دیدگاه‌ها و ادله قائلان به اشتراط عین بودن مبیع به دقت بررسی شود تا روشن گردد که آیا اشتراط یادشده قابل دفاع است یا خیر؟

۴-۱. دلیل اول: حقیقی بودن استعمال بیع در معنای «عین بودن» و مجازی بودن آن در منافع و حقوق

یکی از مهم‌ترین ادله طرفداران اشتراط عینیت در مبیع، ادعای «حقیقی بودن» استعمال عنوان بیع در تملیک اعیان و «مجازی بودن» آن در منافع و حقوق است. مستند اصلی این ادعا نیز دو قرینه اصولی «تبادر تملیک عین از واژه بیع» و «صحت سلب تملیک منفعت و حق از واژه بیع» است (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۵۳؛ غروی نایینی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۹؛ خوبی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۲). شیخ انصاری از برجسته‌ترین فقهای است که بر این مبنا تأکید می‌کند. وی پس از نقل تعریف فیومی (لغوی مشهور قرن هشتم هجری) از بیع به عنوان «مبادله مال بمال»، تصریح می‌کند که:

«ظاهراً معوض (مبیع) به عین اختصاص دارد» (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۷).

این یعنی بیع در اصل خود ناظر به معاوضه اعیان است و شامل نقل منافع و حقوق نمی‌شود. در اینجا پرسش بنیادین آن است که منشأ این استظهار چیست: آیا شیخ این اختصاص را از تعریف لغوی بیع به دست آورده است یا از معنای عرفی آن؟ برای پاسخ، باید به دو احتمال توجه کرد: اگر استظهار شیخ متکی بر منابع لغوی باشد، حاصل آن این خواهد بود که ظاهر مراجعه به لغت، اختصاص بیع به موردی است که معوض در آن «عین» باشد؛ زیرا منافع از نگاه لغوی، «مال» محسوب نمی‌شوند تا تحت تعریف «مبادله مال بمال» داخل گردند. در این قرائت، معنای حقیقی بیع، «تملیک عین» است و خروج منافع و حقوق از حوزه بیع، ریشه در مبنای لغوی دارد. در مقابل، احتمال دیگری وجود دارد که کلام برخی فقها همچون امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه) و محقق خوبی نیز آن را

تقویت می‌کند (خمينی، ۱۴۲۱ق؛ ج ۱: ۳۲؛ خویی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۲) و آن، این است که شیخ از عرف معاملات عصر خود کمک گرفته است؛ به این معنا که در عرف، آنچه بی‌درنگ از لفظ «بیع» به ذهن می‌آید، «نقل و انتقال اعیان» است. به کاربرد عنوان بیع برای تملیک منافع و برخی حقوق، اگرچه ممکن است در بعضی منابع لغوی توجیه‌پذیر باشد، اما در عرف رایج، استعمال حقیقی به شمار نمی‌آید؛ بلکه نوعی توسعه، تسامح یا مجاز در کاربرد لفظ تلقی می‌شود (حیدری، ۱۴۳۴ق: ۸۶). البته موافقان اشتراط عینیت در یک گام فراتر، می‌کوشند این معنای عرفی را با استفاده از مبانی اصولی به لغت نیز سرایت دهند؛ بدین صورت که اگر عرفاً از لفظ «بیع» معنای «تملیک عین» به ذهن متبادر شود و «صحت سلب» بتواند عنوان بیع را از مواردی که معوض در آنها منفعت یا حق است به‌درستی نفی کند، با تمسک به «أصالة عدم النقل» - یعنی نبود دلیل بر تغییر معنای بیع از عصر تشریح تاکنون - نتیجه گرفته می‌شود که همین معنای عرفی، همان معنای حقیقی بیع در لغت و نیز در آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»^۱ بوده است (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۵۳؛ خویی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۱).^۱ بر پایه این تحلیل، منشأ استظهار مصنف از اختصاص بیع به اعیان، در نهایت استعمال عرفی این لفظ است؛ هرچند حکمی که از این استظهار به‌دست می‌آید، به معنای لغوی نیز سرایت داده می‌شود. حاصل نهایی این تقریر آن است که بیع حقیقتاً بر تملیک اعیان دلالت دارد و استعمال آن در تملیک منافع و حقوق، استعمالی غیر حقیقی و مسامحی است.

۴-۱-۱. نقد و بررسی

تحلیل پیش‌گفته، هم از جهت پشتوانه لغوی و هم از حیث عرف معاملات عقلاً محل تأمل است؛ به گونه‌ای که در نهایت، روشن می‌گردد ادعای حقیقی بودن عینیت برای بیع، نه از ناحیه لغت و نه از سوی عرف، پشتوانه کافی ندارد.

الف) از منظر لغت

بسیاری از لغت‌شناسان اساساً به تعریف «بیع» پرداخته و به وضوح معنای آن اکتفا کرده‌اند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۳۲۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۸: ۲۳؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۱۰). گروهی دیگر نیز هرچند به تعریف بیع پرداخته‌اند؛ اما درباره اینکه این مفهوم به اعیان اختصاص دارد یا شامل غیر آن نیز می‌شود، سخنی نگفته‌اند. برای نمونه، راغب اصفهانی بیع را چنین تعریف می‌کند:

۱. برخی نیز این تقریر را به صورت «استصحاب قهقرایی معنای عرفی» بیان کرده‌اند؛ بدین گونه که با فرض ثبات ارتکاز عرفی کنونی، استصحاب می‌شود که در عصر شارع نیز هنگام نزول آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، همین معنا از بیع متبادر بوده است (مروی، ۱۴۰۱: ۱۲۴؛ نک: خویی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۱).

«الْبَيْعُ إِعْطَاءُ الْمُثْمَنِ وَأَخْذُ الثَّمَنِ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۱۵۵).

به نظر می‌رسد اگر قرار باشد تعریفی از لغویان برای کشف معنای حقیقی واژه بیع - به‌ویژه در تقریری که شیخ انصاری به آن توجه دارد - مورد استناد قرار گیرد، همان تعریف فیومی است که بیع را «مبادله مال بمال» دانسته است. تقریر استدلال بر اساس این تعریف چنین است که چون برخی لغویان در «مال» بودن منافع اختلاف کرده‌اند و گروهی از آنان همچون ابن اثیر و طریحی منافع را مال به‌شمار نیاورده‌اند (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۴: ۳۷۳؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۴۷۵)، در نتیجه با استناد به تعریف «مبادله مال در برابر مال» می‌توان گفت از معنای لغوی بیع استفاده می‌شود که مقصود از آن، تملیک اعیان است نه منافع و حقوق.

با این حال، این استدلال نیز قابل مناقشه است؛ زیرا با مراجعه به منابع لغوی روشن می‌شود که نمی‌توان ادعا کرد همه لغویان «مال» را منحصر در اعیان دانسته‌اند تا از این طریق، بیع نیز مختص به اعیان تلقی شود؛ برای نمونه، در القاموس المحيط در تعریف مال آمده است: «المال ما مَلَكَتْهُ مِنْ كَلِّ شَيْءٍ» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۶۱۸) که احتمال تعمیم آن به غیر اعیان (منافع و حقوق) نیز می‌رود (مروج جزایری، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۱۷). همچنین محقق خوبی در این باره می‌نویسد:

«هیچ وجهی برای اختصاص دادن مال به اعیان وجود ندارد، آن‌گونه که از سخن طریحی در مجمع‌البحرین ظاهر می‌شود بلکه مال در لغت و عرف، منافع را نیز دربرمی‌گیرد و چه بسا مقصود او از این تخصیص، [تنها] بیان فرد غالب بوده است» (خوبی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۴).

ب) از منظر عرف

اگر منشأ استظهار، عرف معاملات عقلاً باشد، تصویر ارائه‌شده از عرف نیز محل مناقشه است. مهم‌ترین دلیل در این زمینه، ادعای تبادر و صحت سلب است؛ بدین معنا که گفته می‌شود از لفظ «بیع» تملیک عین متبادر می‌شود و سلب آن از تملیک منافع و حقوق صحیح است. با این حال، این استدلال قابل‌پذیرش نیست؛ زیرا تبادر معتبر در اصول، تبادری است که بدون قرینه و دخالت عوامل دیگر پدید آید (آخوند خراسانی، بی تا، ج ۱: ۱۸)، در حالی که به نظر می‌رسد تبادر مورد ادعا در اینجا ناشی از غلبه تاریخی معاملات اعیان باشد؛ بدین معنا که چون در طول تاریخ بیشتر معاملات بر اعیان واقع شده، ذهن عرف هنگام شنیدن لفظ بیع ابتدا به اعیان منتقل می‌شود، نه آنکه لفظ بیع برای اعیان حقیقت شده باشد (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۳۲). از این رو، چنین تبادری کاشف از معنای حقیقی لفظ نخواهد بود.^۱

۱. غلبه، قاعده‌ای عرفی است و صرفاً ریشه در استحسان دارد؛ پس حداکثر گمان‌آور است؛ از همین رو، مشمول اصل اولی حرمت پیروی از ظن قرار می‌گیرد و قابلیت استناد ندارد (عالی‌پناه و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۴۶).

افزون براین، صحت سلب نیز در اینجا نمی تواند دلیلی مستقل به شمار آید؛ زیرا صغرای آن محل تردید است، چه آنکه در بسیاری از کاربردهای عرفی، اطلاق عنوان بیع بر نقل و انتقال منافع یا برخی حقوق مالی امری نامأنوس تلقی نمی شود. گذشته از این، آنچه صحت سلب پنداشته می شود، در واقع بازتاب همان ذهنیت ناشی از غلبه مصادیق عینی است و از این رو، نمی تواند در کنار تبادر، قرینه ای مستقل برای اثبات اختصاص بیع به اعیان باشد (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۳۲).

از سوی دیگر، صرف نظر از مسئله غلبه وجود، معیار اصلی در فهم الفاظ معاملاتی، ارتکاز عرف عقلایی است؛ زیرا بیع نه حقیقت شرعیه دارد و نه حقیقت مشرعیه، بلکه مفهومی عرفی است که حدود آن بر اساس رویه عقلا تعیین می شود (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۱۰). در این ارتکاز، اطلاق عنوان بیع بر نقل و انتقال انواع دارایی های دارای مالیت - اعم از اعیان، منافع یا حقوق مالی - امری طبیعی و رایج است (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۳۲) و نمونه هایی چون خرید و فروش حق سرقفلی، حق اختراع و حق وام، گواه همین گستره عرفی است؛ بنابراین، تمسک به تبادر و صحت سلب در اینجا، اساساً تنها زمانی می تواند در استظهار مؤثر باشد که در مقابل آن، دلیلی در عرف و عقلای جامعه مبنی بر صحت بیع منافع یا حقوق وجود نداشته باشد؛ حال آنکه شواهد موجود، حکایت از رواج چنین معاملاتی در میان عقلا دارد و حتی بر اساس پاره ای از روایات - که در ادامه ذکر خواهند شد - در عصر معصومان (علیهم السلام) نیز وقوع آن تأیید شده است (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۴/۰۷/۰۷). افزون بر این، با توجه به اینکه معاملات در شریعت غالباً جنبه امضایی دارند، بنای عقلایی موجود - مادام که ردع خاصی از سوی شارع نرسیده باشد - مورد تأیید شارع خواهد بود (علیدوست، ۱۳۸۸: ۱۳۰).^۱

براین اساس، نه از جهت لغت و نه از جهت عرف، دلیلی بر انحصار بیع در اعیان به دست نمی آید بلکه عرف معاملات، علاوه بر اعیان، نقل و انتقال منافع و برخی حقوق را نیز به اعتبار برخوردار از مالیت، در چهارچوب معاملات بیعی می پذیرد. از این رو، ادعای حقیقی بودن عینیت در مفهوم بیع و مجازی بودن کاربرد آن در منافع و حقوق، از پشتوانه ای قابل اعتماد برخوردار نیست. همین مبنای، در سطح مفهومی، تعریف بیع به «نقل الملك» یا «مبادله مال بمال» را معقول تر و مستندتر از تعریف محدود به «تملیک عین بعوض معلوم» جلوه می دهد.^۲

۱. باید دانست که «عرف» با «بنای عقلا» متفاوت است. یکی از تفاوت های آن دو این است که عرف نیاز به امضا ندارد، درحالی که حجیت بنای عقلا مشروط به کشف امضای شارع است.

۲. ناگفته نماند برخی برای اثبات اشتراط عینیت در بیع، صرف نظر از بحث وضع، در مقام استعمال به انصراف ادله بیع - مانند «أحلّ الله البيع» - به آنچه در خارج معهود است، یعنی قرارگرفتن عین به عنوان معوض، تمسک کرده اند (غروی نایینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱: ۳۹). با این حال، این استدلال نیز ناتمام است؛ زیرا انصراف گاه ناشی از کثرت استعمال لفظ در معنایی خاص است که

۴-۲. دلیل دوم: عدم خلاف و اجماع

عده‌ای از فقهای امامیه در زمینه اشتراط عینیت در مبیع، بر این باورند که در این مسئله مخالفی وجود ندارد (صاحب جواهر، ۱۳۶۲، ج ۲۲: ۲۰۸؛ غروی نایینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱: ۳۹). شماری دیگر پا را فراتر نهاده، ادعای اجماع بر اشتراط عین بودن مبیع کرده‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۶: ۲۰۹).

نقد و بررسی

در استناد به عدم خلاف و اجماع به عنوان دلیل اشتراط عین بودن در مبیع، چند نکته محل تأمل است:

الف) اشکال صغروی (عدم تحقق اجماع و حتی شهرت)

ادعای اجماع بر اشتراط عین بودن در مبیع، از حیث صغری با تردید جدی مواجه است. نخست آنکه بسیاری از فقها اساساً به طور مستقل وارد بحث «لزوم عین بودن مبیع» نشده‌اند تا بتوان از تتبع اقوال، اجماع قابل اتکایی استخراج کرد. به همین جهت برخی از معاصران تصریح کرده است که:

«این اجماع یک اشکال صغروی دارد و آن این است که خیلی‌ها [از فقها] اصلاً متعرض [شرط عین بودن] نشدند... تا ما بخواهیم اجماعی را در اینجا به دست بیاوریم؛ حتی تحصیل شهرتش نیز مشکل است، ولو این آقایان با این تعبیری که دارند می‌خواهند این شهرت را اینقدر قوی کنند که به اجماع متصل کنند، اما به نظر ما اجماع که صغریاً اشکالش روشن است، شهرت هم محل تأمل است» (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۴/۰۷/۰۷).

گذشته از این عدم تعرض، شواهد خلاف نیز در منابع فقهی موجود است که با ادعای اجماع یا حتی عدم خلاف ناسازگار است؛ برای نمونه، همان‌طور که پیش از این گفته شد، برخی فقهای برجسته امامیه قید «عین بودن» را در تعریف نیاورده و به تعبیری همچون «نقل الملک» بسنده کرده‌اند؛ از جمله شیخ مفید، محقق حلی، محقق کرکی. این امر نشان می‌دهد که حصر حقیقت بیع در عین نزد جمیع فقها، امر مسلمی نبوده است.

علاوه بر این، در مقام فتوا نیز نمونه‌هایی یافت می‌شود که حصر بیع در اعیان را با دشواری مواجه می‌سازد؛ برای نمونه، شیخ طوسی در حالی که در مبانی نظری، بیع را به «تملیک عین» محدود می‌داند، در مقام فتوا، در دو کتاب *الخلاف و المبسوط*، جواز فروش «خدمت مدبّر» را

در این صورت می‌تواند موجب تقیید اطلاق شود، اما گاه منشأ آن امر خارجی، مانند غلبه وجود فردی خاص در خارج است که در این صورت مانع تمسک به اطلاق نخواهد بود (مظفر، بی تا، ج ۱: ۱۸۹). به نظر می‌رسد انصراف ادعاشده در اینجا از سنخ دوم باشد؛ زیرا رواج تاریخی معاملات بر اعیان، ذهن را به آن منحرف می‌سازد، نه آنکه لفظ «بیع» بر اثر کثرت استعمال در اعیان استعمال شده باشد. از این رو، چنین انصرافی نمی‌تواند اطلاق ادله بیع را محدود سازد.

پذیرفته است (طوسی، بی تا، ج ۶: ۴۱۱؛ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۶: ۱۷۲)؛ در حالی که خدمت - به طور متعارف - از سنخ منافع است نه عین خارجی. وجود چنین نمونه‌هایی نشان می‌دهد که برخی فقیهان در مقام تطبیق نیز از حصر بیع در اعیان عدول کرده‌اند. بدین ترتیب، نه تنها اجماعی در مسئله شکل نگرفته، بلکه اقوال مخالف صریحاً مانع از تحقق اجماع یا عدم‌خلاف می‌شوند.

ب) اشکال کبروی (امضایی بودن معاملات و عرفی بودن حقیقت بیع)

از جهت کبروی، تمسک به اجماع برای اثبات اشتراط عینیت در مبیع با اشکال اساسی مواجه است؛ زیرا عقود، از جمله بیع، در زمره معاملات قرار می‌گیرند و معاملات بنا بر تصریح مشهور، غالباً از مقوله امور امضایی‌اند، نه تعبدی.^۱ لازمه امضایی بودن آن است که شارع بیع را از عرف و عقلاً أخذ کرده و آن را در همان معنای متعارف به کار برده باشد؛ از این رو، تشخیص حدود و مقومات بیع - از جمله اینکه آیا «عین بودن مبیع» جزء حقیقت آن است یا خیر - امری عرفی بوده و تابع ارتکاز عقلایی است (خیمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۳۱ و ۳۲)، نه نتیجه استناد به ادله تعبدی‌ای مانند اجماع (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷: ۱۲۴؛ عالی پناه و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۴۵). افزون بر این، با توجه به آنکه بیع از رایج‌ترین معاملات در زندگی روزمره انسان‌هاست و پیوسته در میان مردم تحقق می‌یابد، اگر عینیت مبیع شرطی شرعی و مقوم در صحت بیع بود، انتظار می‌رفت به طور صریح در کتاب یا سنت مورد بیان شود؛ حال آنکه فقدان هر گونه نصّ روشن در این زمینه، خود قرینه‌ای بر عرفی بودن معیار و بی وجهی تمسک به اجماع در اثبات چنین شرطی است (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۴/۰۷/۰۷).

۵. تحلیل ادله مخالفان اشتراط عین بودن در مبیع

در میان فقهای متأخر و معاصر، شماری - از جمله سیدیزدی، محقق اصفهانی و امام خمینی - به صراحت با اشتراط عینیت در مبیع مخالفت کرده‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۵۵؛ غروی اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۱۶ و ۱۷؛ خیمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۳۷). به باور ایشان، معنای متبادر عرفی بیع در فضای کنونی معاملات، ناظر به «نقل مال» است و به طور طبیعی اعیان، منافع و برخی حقوق را یک‌جا دربرمی‌گیرد، نه اینکه به «تملیک عین» منحصر باشد. یکی از دانشمندان معاصر همین واقعیت عرفی

۱. این سخن به معنای سلب صلاحیت شارع در «تقیید» یا «تحدید» معاملات عقلایی نیست؛ بدیهی است که شارع می‌تواند در صورت اراده، معامله‌ای را که نزد عقلا به نحو مطلق جریان دارد، به قیدی خاص - مانند عینیت مبیع - مشروط سازد. با این حال، در مقام بحث، فقهای که به اشتراط عینیت قائل شده‌اند نیز مدعی وجود دلیل شرعی روشن بر این قید زائد (فرا تر از ارتکاز عرفی) نیستند. از این رو، وقتی حتی احتمال عقلایی برای وجود چنین شرطی از سوی شارع داده نمی‌شود، تمسک به اجماع برای اثبات این شرط وجهی نخواهد داشت (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۴/۰۷/۰۷).

را که منافع نیز مال محسوب می‌شوند، بهترین دلیل بر عدم اختصاص مبیع به اعیان دانسته‌اند (عابدی، درس خارج فقه، ۱۳۹۹/۱۱/۲۷). افزون‌براین، نقدی که پیش‌تر بر تبادر و صحت سلب ادعاشده از سوی قائلان به اشتراط عینیت گذشت، خود می‌تواند مبنایی مستقل به نفع این دیدگاه به‌شمار آید، هرچند برای پرهیز از تکرار، در اینجا تنها به همین اشاره بسنده می‌شود. مخالفان لزوم عینیت در مبیع، در برابر طرفداران این مبنا، دست‌کم به دو دلیل دیگر نیز تکیه کرده‌اند:

۵-۱. دلیل اول: اطلاق بیع و شراء بر نقل غیراعیان در قرآن کریم

یکی از ادله بر عدم اشتراط عینیت در مبیع، تمسک به کاربرد واژگان «بیع» و «شراء» در لسان وحی و استعمالات فصیح قرآنی است. در آیات متعددی از قرآن کریم، این واژگان بر اموری اطلاق شده‌اند که از سنخ اعیان مادی نیستند؛ مانند آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى» (بقره / آیه ۱۶) که در آن «شراء» بر مبادله‌ای درباره هدایت و ضلالت - اموری غیرعینی - به‌کار رفته است (عابدی، درس خارج فقه، ۱۳۹۹/۱۱/۲۷). افزون‌براین، با توجه به تقابل همیشگی «بیع» و «شراء» در ساختار معامله، ذکر «شراء» در آیه به‌خودی‌خود ظهور در تحقق «بیع» در طرف مقابل دارد؛ و چون آنچه در واقع طرف معامله قرار گرفته هدایت است که ماهیتی غیرعینی دارد، این استعمال قرآنی بیانگر آن است که مفهوم بیع در لغت و عرف منحصر در اعیان نیست (حیدری، ۱۴۳۴ق: ۹۰).

۵-۲. دلیل دوم: روایات دالّ بر اطلاق بیع بر منافع و حقوق

این دسته دلیل، مبتنی بر شواهد متعدد روایی است که در آن‌ها، عنوان «بیع» بر نقل و انتقال منافع و حقوق مالی اطلاق شده است، نه صرفاً اعیان. نمونه‌های مهم آن عبارت‌اند از:

۵-۲-۱. بیع خدمت عبد مُدَبَّر

روایات دالّ بر جواز بیع خدمت عبد مُدَبَّر به یک روایت منحصر نیست بلکه مجموعه‌ای از اخبار است که همگی بر جواز نقل خدمت - به‌عنوان منفعتی که از اقسام مال به‌شمار می‌آید - دلالت دارند. عبد مُدَبَّر مملوکی است که مالک، او را «پس از مرگ خود» آزاد کرده و در نتیجه، اصل عین او قابلیت فروش ندارد، ولی منافع و خدمات او تا زمان وفات مالک، در ملکیت او باقی است. از جمله این روایات، روایت سکونی از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است که می‌فرماید: «بَاعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) خِدْمَةَ الْمُدَبَّرِ وَ لَمْ يَبِعْ رَقَبَتَهُ» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۲۶۰)؛ یعنی پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) خدمت مُدَبَّر را فروختند، نه خود او.

همچنین در روایت ابومریم از حضرت صادق (علیه‌السلام) آمده است که از حضرت درباره

مردی که کنیز خود را تدبیر کرده سؤال شد که آیا می‌تواند با او همبستر شود، یا او را به نکاح دهد، یا خدمتش را در مدت حیات خود بفروشد؛ حضرت فرمودند: «أَيُّ ذَلِكْ شَاءَ فَعَلَ» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۲۶۳). این پاسخ، جواز فروش خدمت او را صریحاً تأیید می‌کند.

نیز در روایت قاسم بن محمد از حضرت صادق (علیه السلام) آمده است: اگر مالک بخواهد، «بَاعَ خِدْمَتَهَا فِي حَيَاتِهِ» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۲۶۴)، و پس از مرگ او، جاریه آزاد می‌شود.

تقریب استدلال:

وجه دلالت این روایات آن است که در همه آنها موضوع معامله منفعت و خدمت عبد است، نه عین او؛ باین حال، لفظ «بیع» بر همین نقل منفعت اطلاق شده و حضرت (علیه السلام) نیز این استعمال را تقریر و تأیید کرده‌اند. بدیهی است اگر اطلاق «بیع» بر خدمت، عرفاً باطل یا نامأنوس بود، حضرت (علیه السلام) آن را رد می‌کردند، نه آنکه بر صحت آن صحه بگذارند. افزون بر این، در کلام نیز هیچ قرینه‌ای بر مجازی بودن این استعمال وجود ندارد؛ به‌ویژه آنکه در فقراتی مانند «بَاعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) خِدْمَةَ الْمُدَبِّرِ وَ لَمْ يَبِعْ رَقَبَتَهُ»، با توجه به وحدت سیاق، نمی‌توان پذیرفت که «بیع» نخست مجازی و «بیع» دوم حقیقی باشد. گذشته از این، برخی بر آن‌اند که اساساً استعمال مجازی در شأن معصوم (علیه السلام) نیست و صدور تعبیر مسامحی از ایشان روا دانسته نمی‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۴/۰۷/۱۱). از این رو، این روایات نشان می‌دهد که اطلاق «بیع» بر نقل منافع استعمالی حقیقی و عرفی است و بیع در لسان روایات منحصر در اعیان نیست بلکه شامل نقل منافع و حقوق نیز می‌شود.

۵-۲-۲. بیع سکونت‌خانه

در برخی روایات، از فروش سکونت‌خانه سخن گفته شده است. از جمله در روایت اسحاق بن عمار که از حضرت صادق (علیه السلام) درباره مردی پرسیده می‌شود که خانه‌ای در اختیار اوست در حالی که مالک آن نیست و می‌خواهد سکونت آن یا جایگاه تصرف خود در آن را بفروشد. حضرت (علیه السلام) در پاسخ می‌فرمایند: «نَعَمْ، يَبِيعُهَا عَلَيَّ هَذَا» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۱۳۰) و بدین وسیله چنین معامله‌ای را تجویز می‌کنند.

تقریب استدلال:

با وجود آنکه مورد معامله در این روایت نه عین خانه، بلکه سکونت در آن است، در روایت تعبیر «بیع» به‌طور مستقیم بر آن اطلاق شده و حضرت (علیه السلام) نیز این استعمال را تأیید کرده‌اند. در کلام نیز قرینه‌ای بر مجاز بودن این استعمال وجود ندارد؛ بنابراین، روایت نشان می‌دهد که اطلاق «بیع» بر نقل منافع و حقوق، استعمالی عرفی و حقیقی است و بیع در لسان روایات منحصر به اعیان نیست.

افزون‌براین، چنان‌که برخی تحلیل کرده‌اند، این مورد شباهت بسیاری با بیع سرقفلی دارد؛ یعنی از قبیل بیع نوعی از حق اولویت است، زیرا در آن، برخلاف عقد اجاره، مدت معینی برای منافع تعیین نشده است. از این رو، می‌توان آن را نوعی معامله حق اولویت در انتفاع از مکان دانست (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۴).

۵-۲-۳. بیع حق متصرف در اراضی خراجیه

نمونه دیگری از کاربرد عنوان «بیع» در مورد حقوق، در روایات مربوط به اراضی خراجیه دیده می‌شود. در این روایات تصریح شده است که خود زمین ملک عموم مسلمانان است و بنابراین فروش «عین زمین» جایز نیست؛ اما در عین حال، امامان (علیه‌السلام) خرید و فروش «حق تصرف» را به‌عنوان یک مال مستقل تجویز کرده‌اند.

در روایت ابی‌بُرده بن رجاء، حضرت صادق (علیه‌السلام) ابتدا از فروش زمین خراج نهی می‌کنند؛ زیرا مالکیت آن عمومی است، ولی هنگامی که راوی میان «فروش خود زمین» و «فروش حق شخصی بهره‌برداری» تفکیک می‌کند، حضرت (علیه‌السلام) به‌صراحت می‌فرمایند: «لا بَأْسَ، اشْتَرَى حَقَّهُ مِنْهَا» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۱۴۶)؛ یعنی خرید حق تصرف مانعی ندارد. روایت محمد بن شریح نیز همین معنا را تأیید می‌کند. با آنکه خرید زمین خراج در نگاه اول ناپسند شمرده شده، حضرت (علیه‌السلام) در فرضی که خریدار خراج را برعهده می‌گیرد، می‌فرمایند: «لا بَأْسَ» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۱۴۸) که روشن‌ترین بیان صحت معامله بر حق است، نه بر عین.

تقریب استدلال:

در این دسته از روایات، با آنکه موضوع معامله در حقیقت عین زمین نیست بلکه نوعی حق تصرف و اولویت در بهره‌برداری از آن است، تعبیر «بیع» و «شراء» برای مبادله غیر اعیان به کار رفته و هیچ نشانه‌ای از مجاز بودن آن نیست. از این رو، این روایات نشان می‌دهند که عنوان بیع در لسان روایات به اعیان اختصاص ندارد و در مورد انتقال حقوق نیز استعمال می‌شود.

۵-۲-۴. اطلاق شرااء بر منفعت بضع در نکاح

در روایت محمد بن مسلم آمده است که از حضرت باقر (علیه‌السلام) درباره مردی که قصد ازدواج با زنی دارد پرسیدم: آیا می‌تواند به او نگاه کند؟ حضرت فرمودند: «نَعَمْ، إِنَّمَا يَشْتَرِيهَا بِأَعْلَى النَّمْنِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۳۶۵). بدیهی است مراد از این تعبیر خرید عین زن نیست؛ زیرا نکاح تملیک عین نیست بلکه استحقاق استیفای منفعت بضع در برابر مهر است.

تقریب استدلال:

در این روایت با آنکه موضوع، تملک منفعت نکاح است، تعبیر «شراء» درباره آن به کار رفته و امام (علیه السلام) نیز همین تعبیر را استعمال کرده‌اند. نبود قرینه بر مجاز نشان می‌دهد که اطلاق شراء بر نقل منفعت امری عرفی است؛ و چون شراء در مقابل بیع قرار دارد، دلالت می‌کند که بیع نیز به اعیان اختصاص ندارد.

۵-۲-۵. شراء در برابر اسقاط حق قسم

از دیگر مواردی که در روایات تعبیر «شراء» در مورد غیر اعیان به کار رفته، روایت علی بن جعفر از حضرت کاظم (علیه السلام) است. وی می‌گوید از حضرت درباره مردی که دو همسر دارد پرسیدم که اگر یکی از آن‌ها بگوید: «شب و روز من برای تو باشد یک روز یا یک ماه یا هر مقدار که خواهی»، آیا این کار جایز است؟ حضرت فرمودند: «إِذَا طَابَتْ نَفْسُهَا، وَاشْتَرَىٰ ذَلِكْ مِنْهَا، فَلَا بَأْسَ» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۴۷۴). در این روایت، موضوع معامله حق قسم است؛ یعنی حقی که زن در تقسیم شب‌ها دارد و می‌تواند آن را اسقاط یا واگذار کند.

تقریب استدلال:

در اینجا نیز با آنکه مورد بحث اسقاط یا نقل یک حق غیر عینی است، تعبیر «شراء» درباره آن به کار رفته و حضرت (علیه السلام) این استعمال را تأیید کرده‌اند. در کلام نیز قرینه‌ای بر مجاز بودن این اطلاق وجود ندارد؛ بنابراین، روایت نشان می‌دهد که استعمال «شراء» - و به تبع آن «بیع» - در مورد نقل یا اسقاط حقوق، امری متعارف در لسان عرف و شرع است و اختصاصی به اعیان ندارد.

۵-۲-۶. نقد توجیه مجازی بودن استعمال «بیع» در منافع و حقوق

با وجود شواهد روایی پیش گفته، بسیاری از فقهای که قائل به لزوم عینیت در مبیع‌اند، برای حفظ مبنای خود ناگزیر این موارد را چنین توجیه کرده‌اند که استعمال عنوان «بیع» در منافع و حقوق، از باب تسامح و مجاز است، نه استعمال حقیقی (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۷؛ غروی نایینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱: ۳۹). با این حال، این تحلیل با اشکالاتی مواجه است:

الف) مخالفت با ظاهر روایات و ارتکاز عرفی

در روایات مورد استناد، تعبیراتی مانند «بیع منفعت» یا «بیع حق» در سیاق گفت و گوی متعارف میان سائل و حضرت (علیه السلام) یا در حکایت از سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به کار رفته و هیچ قرینه‌ای بر مجازی بودن آن مشاهده نمی‌شود. در چنین مواردی، بر اساس اصل عقلایی «اصالة

الحقیقه»، استعمال الفاظ بر معنای حقیقی حمل می‌شود مگر آنکه قرینه‌ای بر خلاف وجود داشته باشد (مظفر، بی تا، ج ۱: ۲۹). از این رو، صرف پیش فرض فقهی مبنی بر اختصاص بیع به اعیان نمی‌تواند ظاهر عرفی این کاربردها را کنار بزند.

ب) بازگشت به همان تبادرِ مبتنی بر غلبه تاریخی بیوع اعیان

تحلیل مجازی بودن این استعمال‌ها در نهایت به همان مبنایی بازمی‌گردد که پیش‌تر در بحث تبادر و صحت سلب مورد مناقشه قرار گرفت. بدین توضیح که اگر ذهن فقیه به سبب غلبه تاریخی معاملات اعیان، «بیع» را معادل «تملیک عین» فرض کند، طبیعی است که در مواجهه با تعبیری مانند: «بیع منفعت» یا «بیع حق»، آنها را خلاف معنای حقیقی پنداشته و بر مجاز حمل کند. حال آنکه همان‌گونه که گذشت، چنین تبادری بیش از آنکه کاشف از حقیقت لفظ باشد، بازتاب غلبه مصادیق عینی در تجربه تاریخی معاملات است و نمی‌تواند مبنایی برای حمل این استعمال‌های روایی بر مجاز قرار گیرد.

براین اساس، با توجه به اصالت حقیقت و فقدان قرینه صارفه در روایات مورد بحث، حمل این موارد بر استعمال مجازی از استحکام لازم برخوردار نیست. از همین رو، برخی از فقیهان معاصر نیز تصریح کرده‌اند که دلیلی بر مجازی بودن این کاربردها وجود ندارد و ظاهر این روایات بر شمول بیع نسبت به منافع و حقوق دلالت دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۴).^۱

۶. بازخوانی مفهوم «عین» در ماده ۳۳۸ قانون مدنی و جایگاه اموال غیرمادی

در تحلیل‌های فقهی پیشین روشن شد که:

اولاً، گنجاندن قید «عین بودن» در برخی تعاریف فقهی از بیع، بیش از آنکه ناشی از یک عنصر ارتكازی در حقیقت بیع باشد، محصول تطوّر تاریخی ادبیات فقهی و به منظور تفکیک بیع از اجاره است؛

ثانیاً، تمایز بیع و اجاره، تمایزی ساختاری در ماهیت دو عقد است، نه تمایزی متوقف بر حصر

۱. برخی برای مجازی دانستن استعمال «بیع» در منافع استدلال کرده‌اند که در پاره‌ای روایات، لفظ «اجاره» نیز در مورد اعیان به کار رفته است؛ مانند اینکه گفته می‌شود «میوه‌های این باغ را اجاره دادم»، در حالی که اجاره حقیقتاً به منافع تعلق می‌گیرد. از این رو همان‌گونه که استعمال «اجاره» در اعیان را مجازی دانسته و مقصود را بیع می‌شمارند، استعمال «بیع» در منافع را نیز مجازی تلقی می‌کنند (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۷ و ۸). این استدلال ناتمام است؛ زیرا در مورد درختان، هم اجاره و هم بیع به نحو حقیقی قابل تصور است: گاه شخص خود درختان را اجاره می‌دهد و منفعت آن‌ها (یعنی میوه‌ها) به مستأجر تعلق می‌گیرد، چنان‌که در اجاره خانه نیز منفعت واگذار می‌شود و گاه میوه‌ها را می‌فروشد. از این رو در این موارد تجویزی در کار نیست (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۴/۰۷/۱۲).

مبیع در «عین» در برابر «منفعت» یا «حق»؛

ثالثاً، هر آنچه «مال» است، می‌تواند مبیع قرار گیرد؛ اعم از عین، منفعت یا حق مالی.

بنابراین، از منظر مبانی فقهی منتخب، صحیح آن است که حقیقت بیع با عباراتی مانند «تملیک مال» بیان شود، نه «تملیک عین». با وجود این، ماده ۳۳۸ قانون مدنی بیع را «تملیک عین به عوض معلوم» تعریف کرده و ظاهر آن حاکی از تکیه قانون‌گذار بر قید «عینیت» است؛ قیدی که اگر به گونه‌ای حصری و ناظر به اعیان فهم شود، با مبانی پیش گفته و نیز با واقعیت‌های نوین معاملات در تعارض قرار می‌گیرد.^۱ در واقع، همان‌گونه که برخی حقوق‌دانان تحلیل کرده‌اند، بیع را می‌توان به مثابه مبادله‌ای متعادل دانست که در دارایی طرفین، دو جریان مالی معکوس ایجاد می‌کند؛ بدین معنا که از دارایی هر یک از عاقدین چیزی کاسته و در عوض، چیزی بر آن افزوده می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۲: ۸۳۸)؛ بنابراین معیار اصلی، «کاستن و افزودن در دارایی» است، نه لزوماً «عینی بودن» موضوع مبادله. از آنجا که در عرف حقوقی و اقتصادی، اعیان، منافع و حقوق همگی تحت عنوان «دارایی» قرار می‌گیرند، تخصیص بیع به اعیان، فاقد توجیه کافی عرفی و کارکردی می‌نماید و هر آنچه به طور عقلایی داخل در دارایی اشخاص است، بالقوه می‌تواند در چهارچوب عقد بیع مورد مبادله قرار گیرد.

در عین حال، حتی با فرض التزام به ظاهر لفظی ماده و حفظ تعبیر «عین»، این پرسش اساسی مطرح است که «عین» در این ماده به چه معناست و آیا لزوماً باید به «عین مادی و فیزیکی» فروکاسته شود یا می‌توان آن را - در پرتو تحولات نظام اموال - به اعیان غیرمادی (از جمله رمزارزها) نیز سرایت داد؟^۲

۱. برخی از حقوق‌دانان برای رفع تعارض میان ظاهر ماده ۳۳۸ قانون مدنی و واقعیت‌های حقوقی موجود، به توجیهاتی متوسل شده‌اند. از جمله، در خصوص انتقال سرقفلی گفته شده است که این انتقال «بیع اصطلاحی» محسوب نمی‌شود و تابع قواعد خاص آن نیست، بلکه قراردادی است مشمول قواعد عمومی معاملات و برخی مقررات خاص قانون روابط موجر و مستأجر؛ هر چند در عرف، واژه «فروش» در این مورد نیز به کار می‌رود (صفایی، بی تا، ج ۲: ۲۷۵). در برابر، دیدگاه دیگری با استناد به برخی قوانین لاحق بر قانون مدنی، بر این باور است که شرط «عین بودن» برای مبیع عملاً در نظام حقوقی ایران پایدار نمانده است؛ زیرا قانون‌گذار در مقررات متعددی که پس از سال ۱۳۰۷ به تصویب رسیده‌اند، خود را مقید به قید مزبور ندانسته و حتی انتقال طلب را نیز قابل خرید و فروش تلقی کرده است. به تعبیر این دیدگاه، مقرراتی از این دست نشان می‌دهد که ماده ۳۳۸ قانون مدنی عملاً نیازمند تجدیدنظر در تعریف بیع است (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۷، ج ۱: ۴۲۶).

۲. از سخنان برخی حقوق‌دانان چنین برمی‌آید که آنان «عین» مذکور در تعریف بیع در ماده ۳۳۸ قانون مدنی را به اموال مادی اختصاص داده و از این رو نتیجه گرفته‌اند که منفعت و حق نمی‌توانند مبیع واقع شوند (نک: تفرشی و سکوتی نسیمی، ۱۳۸۳: ۴۵). حال آنکه باید توجه داشت آنچه در برابر «منفعت» و «حق» قرار می‌گیرد، «عین» است، نه لزوماً «عین مادی». بر این اساس، می‌توان اعیان را منحصر در اعیان مادی ندانست و اعیان غیرمادی را نیز در شمول تعریف بیع در قانون مدنی داخل دانست؛ هر چند همچنان در شمول این ماده نسبت به منفعت و حق تردید کرد.

اهمیت این پرسش از آن روست که نه تنها حصر مبیع در «اعیان» در برابر منافع و حقوق، در تبیین بسیاری از معاملات با دشواری‌هایی روبه‌رو شده است، بلکه محدود کردن همین اعیان به «اعیان مادی» نیز دامنه این دشواری‌ها را دوچندان ساخته و با گسترش اموال غیرمادی در نظام‌های حقوقی معاصر سازگاری ندارد. از همین رو، برخی از حقوق‌دانان نیز به این نکته تصریح کرده‌اند که:

«قلمرو محدود ماده ۳۳۸ قانون مدنی با گسترش دامنه اموال غیرمادی در جهان کنونی سازگار نیست» (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ج ۱: ۳۰۵).

در منابع فقهی، غالباً تعریف روشنی از «عین» ارائه نشده و بیشتر به ذکر مصادیق یا بیان کارکرد آن در تفکیک بیع از اجاره بسنده شده است؛ قانون‌گذار نیز همین مسیر را پیموده و نه در مقام تعریف بیع، مفهوم «عین» را به طور صریح تبیین نکرده است. در میان فقها، برخی مانند محقق خویی «عین» را به صراحت بر اشیای مادی منطبق دانسته‌اند؛ ایشان می‌نویسد:

«مراد از «عین» چیزی است که هرگاه در خارج وجود یابد، جسمی باشد مشتمل بر سه بُعد: عرض، طول و عمق» (خویی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۶).

در میان حقوق‌دانان نیز تعاریف مشابهی ارائه شده است؛ از جمله گفته شده است:

«عین عبارت از مالی است که وجود مادی و محسوس دارد و به طور مستقل مورد دادوستد قرار می‌گیرد، نه به عنوان ثمره تدریجی از عین دیگر [که در این صورت، منفعت نامیده می‌شود]» (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ج ۱: ۴۱؛ نک: کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۳۷).

این نوع تعاریف، عملاً «عین» را معادل «مال مادی و محسوس» تلقی می‌کند و به طور طبیعی راه را بر شمول اعیان غیرمادی در قالب بیع می‌بندد. در همین امتداد، تعدادی از نویسندگان حقوقی نیز، «عین» را در معنای اصطلاحی، ناظر به اشیای مادی و محسوس دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۱؛ جعفری لنگرودی، ۱۴۰۲: ۲۶۴؛ حیاتی، ۱۳۸۹: ۵۹؛ طاهری، بی تا، ج ۴: ۲۱). به نظر می‌رسد این تلقی تا حدی بر این پیش‌فرض استوار است که در زمان فقهای گذشته، اموال غیرمادی به صورت مصادیق نوین کنونی حضور نداشته و در نتیجه، «عین» در استعمالات آنان غالباً ناظر به امور مادی بوده است. بر اساس این برداشت، تعریف قانونی بیع به «تملیک عین» نیز ناظر به انتقال اعیان مادی فهم می‌شود و به طور طبیعی، تملیک اعیان غیرمادی را در قالب عقد بیع بر نمی‌تابد.

با این همه، تأمل در ساختار خود قانون مدنی نشان می‌دهد که چنین تقییدی، با منطوق و مبنای قانون‌گذار به آسانی قابل جمع نیست. به تعبیر برخی حقوق‌دانان، در تفسیر الفاظ قانونی، نخست

باید معنای مورد نظر قانون گذار را از خلال سیاق و سایر مواد قانونی بازجست و تنها در صورت فقدان قرائن کافی در متن قانون، به معانی لغوی یا عرفی الفاظ مراجعه کرد (تفرشی و سکوتی نسیمی، ۱۳۸۳: ۴۶). قانون گذار در ماده ۳۵۰، در مقام بیان اقسام مبیع، «عین» را به عین معین، مشاع، کلی در معین و کلی فی الذمه تقسیم کرده است. روشن است که «کلی» - اعم از کلی در معین و کلی فی الذمه - وجودی جز ذهنی ندارد و «کلی بماهو کلی» هرگز در خارج تحقق عینی مستقل نمی یابد؛ آنچه در خارج دیده می شود، افراد و مصادیق آن کلی است، نه خود کلی. بر همین اساس، برخی فقها در امکان تحقق بیع نسبت به کلی فی الذمه تردید کرده و اشکال کرده اند که امری فاقد وجود عینی در خارج نمی تواند مبیع قرار گیرد (نک. تفرشی و سکوتی نسیمی، ۱۳۸۳: ۴۳).

با این حال، می توان گفت پذیرش صریح کلی فی الذمه در ماده ۳۵۰، دست کم نشان می دهد که در منطق قانون مدنی، «عین» در تعریف بیع لزوماً به «جزئی خارجی بالفعل و مشخص» منحصر نشده است؛ هر چند می توان همچنان فرض کرد که افراد آن کلی، در نهایت، مصادیقی از اموال مادی و محسوس خواهند بود. از این رو، کلی فی الذمه بیش از آن که نقضی بر «مادی بودن» عین باشد، نقض تفسیر عین به «جزئی بالفعل خارجی» است. به تعبیر دیگر، آنچه ماده ۳۵۰ به روشنی نفی می کند، فروگاستن عین به شیء بالفعل مشخص است، نه لزوماً خروج اموال غیرمادی از قلمرو عین (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۹ق، ج ۱: ۶۶).^۱ از این رو، نقش ماده ۳۵۰ در این بحث، بیش از آنکه دلیل مستقل بر شمول اموال غیرمادی باشد، ناظر به نفی تنگ ترین قرائت از مفهوم «عین» است و برای اثبات امکان شمول «عین» نسبت به اموال غیرمادی، باید به قرائن و شواهد دیگری فراتر از ساختار کلی فی الذمه تکیه کرد؛ از جمله: عرف معاملی و رویه قانون گذار در متون بعدی.

بر این اساس، می توان گفت «عین» در ماده ۳۳۸ بیش از آنکه مفهوماً ناظر به «جسم مادی محسوس بالفعل» باشد، ناظر به «متعلق متعین تملیک» است، خواه این متعلق از سنخ اعیان مادی باشد، خواه از سنخ اعیان غیرمادی که به نحو مستقل و متعین در نظام اموال و دارایی، شناسایی می شوند.

در تأیید این برداشت، برخی نویسندگان با تکیه بر عرف معاملی یادآور شده اند که قلمرو بیع در روابط معاملاتی بسیار گسترده تر از اعیان مادی است. عرف عمومی، انتقال منفعت یا حق مالی

۱. در همین راستا، شیخ انصاری به عنوان یکی از شروط خیار تأخیر، از تعبیر «أن يكون المبيع عيناً أو شبهه» استفاده می کند (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ۲۲۳). چه بسا همین تعبیر «شبه عین» نشان دهد که در نظر وی، قلمرو عین منحصر در جزئی خارجی بالفعل نبوده و اموری که از حیث کارکرد به عین نزدیک اند نیز می توانند در این دایره قرار گیرند؛ چنان که برخی شارحان مکاسب، «کلی در معین» را از مصادیق آن دانسته اند (تبریزی، ۱۴۳۱ق، ج ۶: ۲۲۵). پیش تر نیز ابن حمزه در تعریف بیع از «انتقال عین مملوکه أو ما هو فی حکمها» یاد کرده است (ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸ق: ۲۳۶)؛ تعبیری که چه بسا بر نوعی توسعه مفهومی در کنار عین دلالت داشته باشد.

را نیز در موارد متعدد «فروش» می‌نامد و به همین سبب، قید «عین» در ماده ۳۳۸ را باید بیش از آنکه بیانگر حصر بیع در اعیان مادی تلقی کرد، شاخصی برای تمایز بیع از اجاره دانست (کاتوزیان، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۲).

در ادامه همین رویکرد، برخی تحلیل‌های حقوقی نیز - هرچند با حفظ فرض «لزوم عینی بودن مبیع» - در مقام تطبیق با مصادیق جدید، ناگزیر از توسعه مفهوم «عین» شده‌اند؛ برای نمونه، یکی از نویسندگان در بررسی اموال نوظهور، نرم‌افزارهای رایانه‌ای را نیز در زمره اموال عینی قرار داده و می‌نویسد:

«این گونه اموال را باید در ردیف اموال عینی به‌شمار آورد و احکام قانونی این اموال را نسبت به آن ثابت دانست؛ زیرا هرچند از جهات خصوصیات مادی و فیزیکی با اموال عینی معمولی متفاوت است، لیکن در مقام تحلیل مقایسه‌ای با دیگر گونه‌های اموال، ذهن درمی‌یابد که این گونه اموال هرگز نمی‌تواند در ردیف منفعت یا حق یا عمل جای گیرد» (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۵).

این دیدگاه نشان می‌دهد که حتی در چهارچوب نظریه‌هایی که بر «عینی بودن مبیع» تأکید دارند نیز، توسعه مفهومی «عین» به اموال غیرمادی امری قابل تصور است.

هم‌سوی با این برداشت، رویه قانون‌گذار در متون بعدی نیز نشان می‌دهد که کاربرد نهاد «بیع» یا «فروش» منحصر به اعیان مادی نیست. در مواد ۳۵ و ۳۶ لایحه اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، قانون‌گذار برای انتقال سهام - که ماهیتی غیرمادی دارد - از تعبیر «فروش» استفاده کرده است. این کاربرد، به روشنی بیانگر آن است که از منظر قانون‌گذار، عنوان «فروش» می‌تواند شامل انتقال اموال غیرمادی نیز بشود. بدین ترتیب، با توجه به ماده ۳۵۰ قانون مدنی و اطلاق «فروش سهام» در لایحه یادشده، تفسیر محدود «عین» در ماده ۳۳۸ به اموال مادی، با رویکرد کلی قانون‌گذار در حوزه معاملات و اموال سازگار نبوده و باید آن را در معنایی موسّع تر فهمید.

بنابراین، روشن می‌شود که حتی اگر تعریف قانونی بیع به «تملیک عین» پذیرفته شود، التزام به ظاهر ماده لزوماً مستلزم حصر مبیع در اعیان مادی و محسوس نخواهد بود بلکه می‌توان با تفسیر «عین» به «متعلق معین تملیک»، دامنه آن را به اعیان غیرمادی که دارای وجود مستقل و متعین‌اند نیز سرایت داد. در ادامه، بر همین مبنا، امکان انطباق رمازرها با مفهوم «عین» در ماده ۳۳۸ بررسی خواهد شد.

۷. انطباق رمازرها با مفهوم موسّع «عین» در ماده ۳۳۸ قانون مدنی

رمازرها، به‌عنوان نمونه‌ای بارز از اموال نوظهور، نه ذاتاً مادی و محسوس‌اند که بتوان آن‌ها را

«عین» به معنای سنتی تلقی کرد و نه به آسانی می‌توان آن‌ها را در قالب «منفعت» یا «حق» به معنای مصطلح گنجانند. ارزش مبادله‌ای قابل توجه آن‌ها در میان معامله‌گران در سطح جهان، تردیدی در «مال» بودنشان باقی نمی‌گذارد (سلطانی فرد، ۱۴۰۴: ۶۹)؛ اما ماهیت غیرمادی آن‌ها، انطباقشان با تعریف «عین» در ماده ۳۳۸ را - در صورتی که «عین» به معنای صرفاً مادی فهم شود - با ابهام مواجه می‌سازد. بررسی دیدگاه مشهور حقوق‌دانان نیز رهیافت قطعی برای انطباق بیع رمزارزها با ماده ۳۳۸ قانون مدنی ارائه نمی‌دهد؛ از همین رو، ارائه قرائتی متفاوت و موسّع از واژه «عین» در این ماده ضروری می‌نماید. در چهارچوب همین قرائت موسّع می‌توان قائل شد که استعمال واژه «عین» در ماده ۳۳۸ قانون مدنی، ناظر به معنای عام آن، یعنی «متعلّق معین قابل تملیک» اعم از مادی و غیرمادی است. بر این مبنا، عین بودن هر چیز به حسب ماهیت خود آن سنجیده می‌شود (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۹: ۶۶۷) و لزوماً متوقف بر تحقق فیزیکی و مادی در خارج نیست تا هرچه از قلمرو جسمانیت بیرون است، از قلمرو عینیت نیز خارج گردد.

با پذیرش این نتیجه که «عین» در ماده ۳۳۸ قانون مدنی ناظر به «متعلّق معین قابل تملیک» است و اختصاصی به اعیان مادی سه‌بعدی ندارد، این پرسش مطرح می‌شود که رمزارزها در چهارچوب این مفهوم گسترده چه جایگاهی می‌یابند. رمزارزها از یک سو، به معنای متعارف فقهی و حقوقی، منفعت محسوب نمی‌شوند؛ زیرا در معامله رمزارز، آنچه مورد انتقال قرار می‌گیرد «استفاده از مال دیگری برای مدتی خاص» نیست تا بتوان آن را در زمره منافع قرار داد بلکه خود واحدهای رمزارزی به‌عنوان یک «موجود مستقل اقتصادی» مورد تملیک واقع می‌شوند. از سوی دیگر، رمزارز را نمی‌توان به آسانی در قالب یک «حق» به معنای مصطلح (خواه حق عینی تبعی، خواه حق دینی) فروکاست؛ زیرا دارنده رمزارز، صرفاً صاحب یک ادعا علیه شخص معین یا متعهد خاص نیست بلکه مالک واحدهایی است که در شبکه رمزارزی معین، دارای شناسه، مقدار و امکان انتقال به غیر است. به تعبیر دیگر، آنچه در تملک اوست، نه یک «ادعای صرف» بر ذمه دیگری، بلکه یک «واحد اقتصادی مشخص در نظام مبادلاتی خاص» است و از این حیث، می‌توان گفت رمزارزها واجد نوعی «عینیت الکترونیکی» هستند که در قالب داده‌های رمزنگاری شده، صورت‌بندی شده‌اند.

بر مبنای تحلیلی که پیش‌تر در تفسیر واژه «عین» گذشت، ملاک عین بودن، جسمانیت و داشتن طول و عرض و عمق نیست بلکه «تشخص و قابلیت اسناد و انتقال» است؛ یعنی هر چیزی که بتوان آن را به نحو متعین به شخصی نسبت داد و از او به دیگری منتقل کرد، در برابر منفعت و عمل، عنوان «عین» می‌یابد؛ هر چند ماهیت آن غیرمادی و دیجیتالی باشد. همان‌گونه که در مورد کلی فی‌الذمه نیز - با وجود فقدان وجود خارجی مشخص در زمان عقد - عینیت از حیث تعلق و تعین

اعتباری پذیرفته می‌شود، در مورد رمزارزها نیز وحدت شبکه، نوع رمزارز، میزان واحدها و شناسه‌های مرتبط، نوعی «عینیت اعتباری» پدید می‌آورد که عرف و عقلا بر آن تکیه می‌کنند. در نتیجه، آنچه در معاملات رمزارزی واقع می‌شود «تملیک واحدهای معین از یک رمزارز خاص در برابر عوض معلوم» است؛ امری که به‌روشنی با قالب مفهومی ماده ۳۳۸ «تملیک عین به عوض معلوم» انطباق دارد، مشروط بر آن که «عین» را به معنای متقدم، یعنی «متعلق معین قابل تملیک» بفهمیم، نه صرفاً «جسم خارجی سه‌بعدی»؛ بنابراین، با اتخاذ تفسیر موسع از واژه «عین» در ماده ۳۳۸، می‌توان رمزارزها را در زمره اعیان غیرمادی دانست؛ اعیانی که هرچند فاقد جسمیت‌اند، ولی از حیث تشخیص، قابلیت انتساب به مالک و امکان انتقال مستقل در برابر عوض، واجد تمام اوصاف لازم برای قرارگرفتن در قلمرو بیع به معنای مندرج در ماده ۳۳۸ قانون مدنی هستند. براین اساس، معاملات خرید و فروش رمزارز از حیث شکل قراردادی در چهارچوب عقد بیع قرار می‌گیرند و از جهت انطباق با عنصر «عین بودن مبیع» با اشکال اصولی مواجه نخواهند بود. این برداشت، افزون بر تحلیل مفهومی و ساختاری یادشده، در تحولات تقنینی متأخر نیز بی‌مؤید نیست. چنان‌که قانون‌گذار در قانون مالیات بر سوداگری و سفته‌بازی مصوب ۱۴۰۴/۰۴/۰۸ مجلس شورای اسلامی، در ذیل ماده ۸، از تعبیر «خرید و فروش انواع ارز، رمزپول یا رمزارایی» استفاده کرده و بدین‌سان، رمزارز را صریحاً در معرض توصیف تقنینی «خرید و فروش» قرار داده است. هرچند استعمال این تعبیر در یک قانون مالیاتی، به‌خودی‌خود در مقام تعریف ماهیت حقوقی عقد نیست؛ اما از حیث دلالت تقنینی، واجد اهمیت است؛ زیرا نشان می‌دهد که قانون‌گذار نیز در مواجهه با رمزارزها، الگوی مفهومی «بیع» و «مبادله تملیکی» را بیگانه با این پدیده ندانسته و از ادبیاتی بهره برده است که با پذیرش قابلیت وقوع بیع نسبت به آن سازگار است. از این‌رو، این نحوه بیان قانون‌گذار را می‌توان مؤیدی بر این نتیجه دانست که رمزارز، دست‌کم در منطق تقنینی جدید، قابل آن است که موضوع خرید و فروش و در نتیجه، مصداقی از مبیع در عقد بیع تلقی شود.

پیشنهاد

با توجه به نتایج این پژوهش، از یک‌سو و با لحاظ دشواری‌ها و ابهاماتی که از تعبیر «تملیک عین به عوض معلوم» در ماده ۳۳۸ قانون مدنی ناشی شده است، از سوی دیگر، به نظر می‌رسد رویکرد تقنینی موجود، دست‌کم در سطح بیان مفهومی، نیازمند بازنگری است. هرچند بر اساس تحلیل‌های فقهی و حقوقی ارائه‌شده می‌توان با اتخاذ تفسیر موسع از واژه «عین» در ماده ۳۳۸، اموال غیرمادی - از جمله رمزارزها - را نیز در قلمرو بیع گنجانند و از این رهگذر، تا حد زیادی مشکل عدم شمول

ظاهری ماده نسبت به دارایی‌های نوظهور را برطرف کرد؛ اما اتکای صرف به تفسیر موسّع، در درازمدت، زمینه‌ساز بروز برداشت‌های متفاوت و بعضاً متعارض در رویه قضائی و دکتین حقوقی خواهد بود.

از این رو، به نظر می‌رسد مناسب‌ترین راهکار، اصلاح تقنینی ماده ۳۳۸ قانون مدنی است؛ به گونه‌ای که ضمن حفظ چهارچوب اصلی عقد بیع در نظام حقوقی ایران، از قید «عین» در معنای مضیق و مادی آن فاصله گرفته شود و تعریف بیع بر محور «مال» یا «ملک» سامان یابد.^۱ بر این مبنا، قانون‌گذار می‌تواند با بازنگری در ماده مزبور، ابهام موجود را کاهش دهد و آن را با واقعیت‌های نوین معاملاتی سازگار سازد.

به‌طور مشخص، دو رویکرد پیشنهادی قابل طرح است:

الف) رویکرد ترجیحی (اصلاح ماهوی تعریف بیع)

در این رویکرد، قانون‌گذار با الهام از مبنای عرفی - فقهی بیع و با توجه به گستره معاصر اموال، تعریف بیع را به جای «تملیک عین» بر محور «تملیک مال» استوار می‌کند. صورت پیشنهادی ماده ۳۳۸ می‌تواند چنین باشد:

ماده: «بیع عبارت است از تملیک مال در مقابل عوض معلوم، بدون درج مدت»^۲

در این صورت، بدون نیاز به تأویلات پیچیده درباره مفهوم «عین»، کل طیف اموال - اعم از اعیان (مادی و غیرمادی)، منافع و حقوق مالی - در صورت اجتماع سایر شروط، قابلیت قرار گرفتن در قالب بیع را خواهند داشت. در عین حال، تمایز بیع و اجاره، همان‌گونه که در این پژوهش تبیین شد، نه از رهگذر نوع مال مورد معامله، بلکه از طریق ساختار عقد (از جمله وابستگی یا عدم وابستگی به مدت) قابل ترسیم است؛ از این رو، قید «بدون درج مدت» می‌تواند این تمایز را در سطح تقنینی نیز

۱. در تأیید این رویکرد، در قانون مدنی عراق، ماده ۵۰۶ بیع را چنین تعریف کرده است: «البيع مبادلة مال بمال»، و بدین سان، به جای تکیه بر «عین» در معنای مادی، محور تعریف را «مال» قرار داده که می‌تواند نشانه‌ای از توجه قانون‌گذار عراقی به محدودیت‌های عین محوری بودن تعریف بیع باشد.

۲. در نگاه نخست، ممکن است چنین به نظر آید که تعریف پیشنهادی بیع، با ماده ۱۴ قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان ۱۳۴۸ - که به موجب آن انتقال گیرنده «حق پدیدآورنده» فقط تا سی سال پس از واگذاری مجاز به استفاده از حق است، مگر آنکه مدت کمتری توافق شده باشد - در تعارض قرار می‌گیرد. بر همین اساس، برخی با فرض بیع بودن این‌گونه انتقال‌ها، بازگشت مالکیت پس از انقضای مدت را بر پایه وجود «شرط ضمنی» در عقد توجیه کرده‌اند؛ به این بیان که خریدار پس از پایان مدت، به‌طور ضمنی ملتزم به بازگرداندن مال (مثلاً از راه هبه) است. در عین حال، هم این تحلیل و هم خود ماده ۱۴، از حیث مبنایی و سازگاری با اصول حاکم بر بیع، قابل نقد دانسته شده است (کریمی و موسوی، ۱۳۹۰: ۷۰). واکاوی تفصیلی این دیدگاه‌ها و تعیین دقیق جایگاه انتقال ناشی از ماده ۱۴ در چارچوب تعریف پیشنهادی بیع، مجال مستقلی میطلبد. با این همه، می‌توان برای رفع هرگونه ابهام و تصریح بر استثنایی بودن مواردی مانند ماده ۱۴، چنین تبصره‌های را نیز بر تعریف پیشنهادی افزود: «تبصره - درج مدت معین برای مالکیت، فقط در مواردی که قانون‌گذار به آن تصریح کرده باشد، قابل پذیرش است.

تضمین کند.

ب) رویکرد حداقلی (توضیح تقنینی / الحاق تبصره)

اگر قانون‌گذار به هر دلیل مایل به تغییر لفظ «عین» در متن ماده نباشد و بخواهد صورت موجود تعریف بیع را حفظ کند، می‌توان از طریق الحاق تبصره‌ای تفسیری، معنای «عین» را در جهت سازگار با نظام اموال کنونی و دارایی‌های غیرمادی توسعه داد؛ برای مثال، می‌توان به ماده ۳۳۸ تبصره‌ای به این مضمون افزود:

«تبصره - مقصود از «عین» در این ماده، مال معین قابل تملیک است؛ خواه دارای وجود مادی و محسوس باشد و خواه در زمره اعیان غیرمادی قرار گیرد که به صورت مستقل موضوع دادوستد واقع می‌شوند.»

این رویکرد حداقلی، بدون آنکه متن اصلی ماده را به‌طور بنیادین دگرگون سازد، از یک‌سو راه را برای پذیرش معاملات مربوط به اموال غیرمادی - مانند رمزرها، نرم‌افزارها و داده‌های دیجیتال نوپدید - در قالب بیع می‌گشاید و از سوی دیگر، انس فقهی و سنتی با لفظ «عین» را تا حد زیادی حفظ می‌کند.

در فضای کنونی حقوق ایران و با توجه به شتاب تحولات در حوزه اموال نوظهور، اتخاذ یکی از این دو رویکرد تقنینی در ماده ۳۳۸ قانون مدنی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد؛ زیرا استمرار تکیه بر ظاهر مضیق «تملیک عین به عوض معلوم» موجب دوگانگی میان واقعیت‌های معاملات عرفی و چهارچوب مفهومی قانون مدنی، گسترش قراردادهای خارج از قالب بیع، تفسیرهای متعارض قضات و بی‌ثباتی در تحلیل ماهیت معاملات نوپدید، به‌ویژه در حوزه رمزرها، خواهد شد. براین اساس، پیشنهاد نهایی پژوهش آن است که قانون‌گذار با بازنگری در ماده ۳۳۸ - یا از طریق جایگزینی «مال» به جای «عین» و یا دست‌کم با الحاق تبصره‌ای تفسیری برای تبیین موسع از «عین» - به‌طور صریح امکان شمول بیع نسبت به اموال غیرمادی، از جمله رمزرها، را فراهم آورد تا هم با مبانی فقهی و عرفی بیع سازگار شود و هم پاسخگوی نیازهای عملی نظام معاملاتی معاصر باشد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به این نتایج دست می‌یابد:

۱- بررسی دیدگاه مشهور فقها مبنی بر اشتراط «عین‌بودن» مبیع نشان داد که از آنجا که معاملات غالباً از امور امضایی‌اند و از سوی دیگر دلیل معتبر شرعی بر انحصار مبیع در اعیان وجود ندارد، با مراجعه به عرف روشن می‌شود که عرف معاملاتی، علاوه بر اعیان، منافع و حقوق مالی را نیز مال تلقی کرده و موضوع بیع قرار می‌دهد. افزون‌براین، پاره‌ای از آیات و روایات نیز بر جواز قرار

گرفتن غیر اعیان به عنوان مبیع دلالت دارند و ادعای مجازی بودن این استعمالات نیز به جهت فقدان قرینه معتبر قابل پذیرش نیست. نتیجه این بخش را می توان در قالب یک قیاس چنین صورت بندی کرد: «منافع و حقوق مالی، مشمول مفهوم «مال» هستند (صغری)؛ هر چیزی که مال باشد، کی تواند مبیع قرار گیرد (کبری)؛ پس منافع و حقوق مالی می توانند مبیع قرار گیرند (نتیجه)». از این رو، منشأ تاریخی اشتراط «عین» در بیع بیشتر به غلبه معاملات اعیان در دوران گذشته بازمی گردد، نه به ضرورت مفهومی عقد بیع.

۲- حتی اگر - مطابق قول مشهور و ظاهر ماده ۳۳۸ قانون مدنی - «عین بودن» مبیع پذیرفته شود، باز هم تفسیر رایج که عین را صرفاً عین مادی و محسوس می داند، قابل دفاع نیست. نه دلیل شرعی یا حقوقی روشنی بر این انحصار وجود دارد، و نه چنین تفسیری با تحولات معاصر در نظام اموال و پیدایش دارایی های کاملاً غیر مادی سازگار است. افزون بر این، تمسک به مادی بودن عین عمدتاً ریشه در شرایط تاریخی دارد که در آن اعیان غالباً مادی بوده اند و نه اینکه ذات مفهوم «عین» اقتضای مادی بودن داشته باشد. بنابراین، مفهوم عین را باید موسّع و ناظر به «موضوع معین قابل تملک»، اعم از مادی و غیر مادی، دانست.

۳- بر پایه این تحلیل، رمزارزها به اعتبار برخورداری از تشخیص، قابلیت انتساب، استقلال اقتصادی و امکان نقل و انتقال، در چهارچوب «عین» به معنای موسّع می گنجند؛ با این تفاوت که عین غیر مادی محسوب می شوند. از این رو، برخلاف برداشت محدود کننده برخی نویسندگان، هیچ مانعی برای انطباق خرید و فروش رمزارز با ماده ۳۳۸ قانون مدنی از حیث «عین بودن مبیع» وجود ندارد.

۴- برای رفع ابهام های موجود و هماهنگ سازی متن قانون با عرف و نیازهای اقتصادی امروز، اصلاح ماده ۳۳۸ قانون مدنی ضروری است. پیشنهاد می شود ماده به این صورت بازنویسی شود: «بیع عبارت است از تملیک مال در مقابل عوض معلوم، بدون درج مدت». افزوده شدن قید «بدون درج مدت» نیز به روشنی نقش تمایز دهنده آن با اجاره را ایفا می کند و استفاده از واژه «مال» به جای «عین»، امکان شمول عقد بیع را - علاوه بر اعیان - بر منافع، حقوق مالی و پدیده های نوظهور غیر مادی، از جمله رمزارزها، تضمین می نماید.

منابع

قرآن کریم.

آخوند خراسانی، محمد کاظم (بی تا). *کفایة الأصول*. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث.

ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۷). *النهاية في غريب الحديث والأثر*. قم: مؤسسه اسماعیلیان.

ابن ادريس، محمد بن احمد (۱۴۱۰ق). *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى*. قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين.

ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (۱۴۰۸ق). *الوسيلة الى نبيل الفضيلة*. قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی (رحمت الله علیه).

ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. قم: مکتب الإعلام الإسلامی.

ابن منظور، محمد (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.

انصاری، مرتضی (۱۴۱۹ق). *کتاب المکاسب*. قم: تراث الشیخ الأعظم.

ایروانی نجفی، علی (۱۳۸۴). *حاشیة المکاسب*. تهران: کیا.

بحرانی، یوسف (بی تا). *الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة*. قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين.

تبریزی، جواد (۱۴۳۱ق). *ارشاد الطالب في شرح المکاسب*. قم: دار الصدیقة الشهيدة (علیهم السلام).

تفرشی، محمد عیسی و سکوتی نسیمی، رضا (۱۳۸۳). *بیع سهام شرکت های سهامی. علوم اجتماعی و انسانی*، ۲۱(۴۱)، ۳۵-۵۸.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۷). *علم حقوق در گذر تاریخ*. تهران: گنج دانش.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۴۰۲). *مجموعه محشی قانون مدنی*. تهران: انتشارات گنج دانش.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۵۷). *دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت*. تهران: مشعل آزادی.

جودمایر، الوشا؛ استیفر، نیکلاس؛ کرامب هولز، کاترین و گارویپ، اد (۱۳۹۹). *بلاکچین (معرفی بیتکوین، رمنارزها و مکانیزم توافق به وجود آمدن آنها)*. ترجمه مدیری و عظیمزادگان. تهران: پشتیبان.

حاجی ملامیرزایی، حامد (۱۳۹۹). *بلاکچین*. تهران: انتشارات دانشگاه و پژوهشگاه عالی دفاع ملی و تحقیقات راهبردی.

- حیدری، سید کمال (۱۴۳۴ق). بحوث فی فقه عقد البیع. بیروت: مؤسسة الهدی للطباعة و النشر.
- خمینی، سیدروح الله (۱۴۲۱ق). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمت الله علیه).
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۷). مصباح الفقاهة. قم: داوری.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئی.
- راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن. بیروت: دار القلم.
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۹ق). أحكام البیع فی الشريعة الإسلامية الغراء. قم: مؤسسة الإمام الصادق (عليه السلام).
- سبزواری، عبدالأعلى (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام. قم: السيد عبدالأعلى السبزواری.
- سلطانی فرد، جواد (۱۴۰۴). پژوهشی پیرامون مالیت «رمزارها» با نگاهي به اندیشه فقهی امام خمینی (رحمت الله علیه). فقه و اصول، ۵۷ (۱۴۳)، ۸۶-۵۷.
- سیدمرتضی، علی (۱۴۰۵ق). رسائل الشریف المرتضی. قم: دار القرآن الکریم.
- شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۰ق). اللمعة الدمشقية فی فقه الإمامية. بیروت: دار التراث.
- شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۷ق). الدروس الشرعية فی فقه الإمامية. قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق). الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية. قم: مکتبة الداوری.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة.
- شهیدی، مهدی (۱۳۸۵). حقوق مدنی ۶. تهران: مجد.
- صاحب جواهر، محمدحسن (۱۳۶۲). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- صفایی، سیدحسین (بی تا). دوره مقدماتی حقوق مدنی (تعمهات و قراردادهای). تهران: انتشارات مؤسسه عالی حسابداری.
- طاهری، حبیب الله (بی تا). حقوق مدنی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی یزدی، سیدمحمد کاظم (۱۳۷۰). حاشیة المکاسب. قم: مؤسسه اسماعیلیان.

- طباطبایی، سیدعلی (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل فی تحقیق الأحكام بالدلائل. قم: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵). مجمع البحرين. تهران: مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الإمامیه. تهران: المكتبة المرتضوية.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحكام فی شرح المقننه. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا). الخلاف. قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
- عابدی، احمد (۱۳۹۹/۱۱/۲۷). درس خارج فقه. دسترسی در: <https://eshia.ir>
- عالی پناه، علیرضا؛ نجف آبادی، مرتضی و دهنوی، هادی (۱۳۹۸). عنصرشناسی بیع (نقد فقهی - حقوقی ماده ۳۳۸ قانون مدنی). پژوهش نامه میان رشته ای فقهی، سال هفتم، (۱۴)، ۱۶۰-۱۴۱.
- عسکری، ابوهلال (۱۹۹۸م). الفروق اللغویة. مصر: دار العلم و الثقافة.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء. قم: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث.
- علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۸). فقه و عرف. تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- غروی اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۹ق). حاشیه کتاب مکاسب. بی جا: دار المصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) لإحياء التراث.
- غروی نایینی، محمدحسین (۱۳۷۳ق). منیة الطالب فی حاشیة مکاسب. تقریر نجفی خوانساری. تهران: المكتبة المحمدية.
- فاضل لنکرانی، محمدجواد (۱۳۹۴/۰۷/۰۷، ۱۳۹۴/۰۷/۱۱ و ۱۳۹۴/۰۷/۱۲)، درس خارج فقه، دسترسی در: <https://fazellankarani.com>
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۴ق). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. قم: مكتبة آیت الله المرعشی النجفی (رحمت الله علیه).
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (بی تا). کنز العرفان فی فقه القرآن. بی جا: منشورات المكتبة المرتضوية للإحياء الآثار الجعفرية.
- فخرالمحققین، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). إيضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- فضلی، حسن؛ چمندار، مهدی و زمردی، هادی (۱۳۹۸). بلاکچین و رمزها. تهران: ناقوس.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ق). القاموس المحيط. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- فیض کاشانی، محمد (۱۳۹۵). مفاتیح الشرائع. تهران: مدرسه عالی شهید مطهری.

- فیض کاشانی، محمد (۱۳۹۵). *مفاتیح الشرائع*. تهران: مدرسه عالی شهید مطهری.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۱). *حقوق مدنی: معاملات معوّض - عقود تملیکی*. تهران: شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۹). *اموال و مالکیت*. تهران: میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۰). *درس‌هایی از عقود معین*. تهران: گنج دانش.
- کریمی، عباس و موسوی، اسماء (۱۳۹۰). *بیع اموال فکری از منظر حقوق اسلامی*. فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۴۴(۲)، ۵۳-۷۳.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق). *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ق). *جامع المقاصد فی شرح القواعد*. قم: مؤسسه آل‌البيت (علیهم‌السلام).
- مروج جزایری، سیدمحمدجعفر (۱۴۱۶ق). *هدی الطالب إلى شرح المکاسب*. بی‌جا: طلیعة النور.
- مروی، جواد (۱۴۰۱). *فقه رمزارزها*. قم: مؤسسه انتشارات حوزه های علمیه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶). *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*. تهران: صدرا.
- مظفر، محمدرضا (بی‌تا). *أصول الفقه*. قم: اسماعیلیان.
- معزی، احمدامیر (۱۳۸۰). *مطالعه تطبیقی ماده ۳۳۸ قانون مدنی*. کانون وکلاء، (۱۷۳)، ۳۸-۶۷.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۰ق). *المقنعة*. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۳). *أنوار الفقاهة فی أحكام العترة الطاهرة (کتاب البیع)*. قم: مدرسه الإمام علی بن‌أبی‌طالب (علیه‌السلام).
- مور، وارن (۱۴۰۱). *ارز دیجیتال برای مبتدیان*. ترجمه روحانی. مشهد: دیده‌بان قلم فرتاک.